

USA \$1.50 CANADA \$1.50 DENMARK 15 KRONE GERMANY 30M. ITALY 1200L SWEDEN 8KRL. THAILAND 600B. U.S. \$1.50 FRANCE 8FF. HOLLAND 30GLD. SPAIN 100PTS. SWISS 25F. U.K. 50D.



مرشد از خمینی دعوت کرد!

- مرشد -
- جا تمجده مرشد -
- شنیدی گویه مرده ائمه -
جمعه گفته که مردم انداره کانی
به نماز جمعه نمیرن و اسلام داره
به خطر میفته؟
- آره به خطر افتادن اسلام
از راه دیوار اسرائیل نمیدم -
- فکر میکنی تلشتن چیه؟
- نه مرشد، تو که با هوشرار
این بودی، خودت چرا میبویده -
- والا من عقلم به جاشی نمیدم
نمیده فقط فکر میکنم و ناشی که
به نماز جمعه میرفتن مردم نمیدن -
- با ریگلا، مردم نمیدن، بیس
کی بودن؟
- حزب اللهی ها -
- خب، این درست، اما چی شده
که حزب اللهی ها دیگه نمیرن، بسا
کمتر نمیرن نماز جمعه؟
- مرشد، سوهم داری سره سره
میذاری ها، ما با، اما تو که بی ارسو
برسیدم -
- خیلی خب، برات میگویم، اول
نقطه حزب اللهی بودن که سه
ساعت جمعه میرفتن، به عدد ابردم
هم بودن، در اصل، و ناشی که تا حالا
نماز جمعه میرفتن به عدد شون به
قول تو حزب اللهی بودن، اما حزب
اللهی به تنها نشی میسوی روسیه،
درواقع، حزب اللهی ها همون افراد
بیگنا روسیه و به اصطلاح "لشکر"
ها شنی هستن که رفتن تو از همین
راهی تا همین میبویده، اما این عده
به تدریج با استغاده از خانه جری
رزمیه به آلف و لوفی رسیدن و به
تدریج "خودکفا" شدن، حالا دیگه
خیال نمیکنی اگه نماز جمعه هم
نمیرن، آلف و لوفیون به خطر
نمیافتن، اما به که ولش کردن، اما
گویه مرده خواش از او جمع نره
و میدونه که اگه این قبیل دگونا
نظفلر بنه، شکست تو نظفلر میفته
و کار نمیکنه به جایی تا ریگلا بکنه -
- خب، دیگه کی میرفتنه که حالا
نمیره؟
- بخشن دوم، اما منت همیشه در
نماز جمعه حزب اللهی بودن،
- مرشد، خواست کفالی؟ ایسو
که به دفته گفتی -
- نه بچه مرشد، این حزب اللهی
با اون حزب اللهی افترقی می کنن،
ایسا بخشی از امت همیشه فرست
طلب هستن که بوی گنا به
منا عنون خود و بیدار نمیدن که
دارن خردا ع می کنن -
- منده حزب نموده -
- انگشتن تو کدانی روش، اما
فقط مختص حزب نموده نموده...
- نمیفهمم، مگونا خود میگویم -
- میگویم -
- با زرگان و جواتی -
- درسته، اما همه به پیش دیگه
از او ناشی، بسا برایش کل شونی
بهتره همون "امت همیشه فرست طلب"
میگویم که فردا کسی گله مکنه که چرا
اسی ازش نمیدم -
- دیگه چی؟
- میبویده به بخشن دیگه که از
ترس به زور میرفتن، اما حالا
دیگه ترس ریخته و میبویده -
- حالا چکارا با دگونا دگونا؟
- برن، و اسه چی از من میپرسی؟
این مشکل مربوط به رژیم خودبده
و خودشون با بدخواه بدن.

فقط کفالی او سرچین روزی به ایران برگشت
- گفت کفالی او سرچین روزی به ایران برگشت

خبر قابل اظهار و در دسترس نیست،
تا به میگردند که اسیر خمینی،
خمینی طی مسدود شدن کانال
کمال بیارت، این با شور و خوار و
و خشن است در همه و همه
ایران فاش نموده اند -
- فقط همینجا ما بنده
که فردا یک علامت برآید و
و میبویده "خمینی اسیر است"

خبر قابل اظهار و در دسترس نیست،
تا به میگردند که اسیر خمینی،
خمینی طی مسدود شدن کانال
کمال بیارت، این با شور و خوار و
و خشن است در همه و همه
ایران فاش نموده اند -
- فقط همینجا ما بنده
که فردا یک علامت برآید و
و میبویده "خمینی اسیر است"

خبر قابل اظهار و در دسترس نیست،
تا به میگردند که اسیر خمینی،
خمینی طی مسدود شدن کانال
کمال بیارت، این با شور و خوار و
و خشن است در همه و همه
ایران فاش نموده اند -
- فقط همینجا ما بنده
که فردا یک علامت برآید و
و میبویده "خمینی اسیر است"



پیام آهنگر باشی به هناسبت

آغاز سال تحصیلی

نظریه ایست که گفته "رهبران
ا بزرگواران خارج از مردم، به مناسبت
آغاز سال تحصیلی در ایران، پیام
ها شنی برای دانش آموزان عزیزمان
فرموده اند که بدون این پیام
سال تحصیلی نمی توانست آغاز شود
و دانش آموزان عزیز ما ترسودند
به کلاس بروند، آهنگر باشی تصمیم
دا شد طی پیامی برای رهبران بزرگوار
مذکور، با منت این نداگاری و موقع
شنا سی صفا طره، عزیز، تشکر کند، اما
در آستانه نوشتن پیام، ساگیان خبر
آمدند که بسیاری از دانش آموزان عزیز،
هنوز به کلاس نرفته اند، چنین بود
که آهنگر باشی تصمیم گرفت برای
تنویق آنان به رفتن به کلاس ها،
یک پیام فوری ما در کنگره قتل تشبیه
را بکند.

پیام مدین صورت ما در شد:
"دانش آموزان عزیز!
ایستگ هفتمین سال تحصیل شما
در زیر چاک کعبه جبارانه خمینی
و پنجمین سال رنج و محرومیت شما
در توطئه جنگ می حاصل خمینی و مقام
شروع می شود، شما در این مدت رنج
های بسیار بریدید و محرومیت های
فراوان متحمل شدید، من در میان
شما سخته ها شرا می شام که کسوف
این مدت از دانش نوکری که کسوف
آنها را برایتان به بدرسه برسد
محروم بوده اند، بچه هائی می شام
که طی این مدت از سفرهای ناپسنانی
به اروپا و حتی آمریکا محروم بوده
اندا این محرومیت از ابتدائی
ترس نظریات مجاهد را تحصیل
کرده اند.
من از شما را می گویم که شما حیال
تکنید از وضع اطمینان دانش آموزان
عزیز بی اطلاع، اما سخته های عزیز
با به تحصیل داشته با نندنا ما از
فرنگ برگردهیم و همه چیز را برای
آنها روبرو کنیم، اما لسته در این
را بطله، یک وظایف همه به عید شما
دانش آموزان عزیز است که ما به
شماره در صفحه ۲

گالاهای اساسی

"هنده و کفالی کالای اساسی
است و ما جا بگریم تفیان به جایی
و رود کفالی می توان مردم را تنویق
به اسفا ده ا زمان و بشیر و هد و آه
کرد، اسفا در سگ کفالی برزم
فقط می با بنده کالاهای
عبر ای می مثل مان و بشیر که آسرا
هم می توان با کفالی می بکاشی و بشیر
ظنندی تا همین کرد،
ارخان وزیر مسالنی کفالی

ادعاهای

عالم میبوی: "من در درخا
نکست یک ما میبوی است هضم،
سین دیو کفالی و در سره،
سحران یک ما میبوی می گویم،
- پیغمبر است که فردا این فردا
ادعای آدم میبوی میبوی -

شاه را ایدز گشت!

خبرگزار آهنگر از آمریکا
گزارش می دهد که خبر ایدز ویرو
تا ده گشت "دکترری تولد شد."
ویای تنها را در بشیر و روسستان
نزدیک فرج است، در یک بطلس
خصوصی فشا کرده است که بزرگ شاه
به علت استلائی او به بسیاری ایدز
بود که ظاهرا آن را از علم وزیر
درما و خود گرفته بود و علم میبوی
نویده خود، این بیماری را از فاشانه
ما خود حیل کرده بود، دکتر شاه
معتقد است که ایدز به عدم معنور، در
ده سال گذشته به این بیماری مبتلا
بود و به این جهت سخت از خودش
مخافت می کرد که حتی زکا مساده
نگرد، زیرا ممکن بود که ما یک
سرما خوردگی رقی رنج را برنگرد
و خمینی را ناگهان متدارد، البته
گفته می شود که خمینی هم به ایدز
مبتلاست و آن را از مرحوم کاتالی
گرفته است، واللله اعلم.
گمانی که به در هر رنجته بودن
اسباب صوب شاه در روزهای آخر
نوحه دا شده اند، این حرف دکترها و
را تا به میبوی میبوی میبوی
هم خبرا صورتش هما نظور رخ شده
است، واللله اعلم!

تعار حساب شده

براد در نظر است که حساب را
شده از راه کفالی اسون این
جوبه و را بطله ما میبوی میبوی
کردن اسون داره، چگونه می توانست
سفر "دو گراس" در کردستان
معد -
فقط تعار ما میبوی میبوی برای
اجزان و سره بخاری برای کردستان
است، به میبوی میبوی میبوی کردستان
و خود بخاری برای ایران!

کنفرانس جهانی زن چیست؟

خبر قابل اظهار و در دسترس نیست،
تا به میگردند که اسیر خمینی،
خمینی طی مسدود شدن کانال
کمال بیارت، این با شور و خوار و
و خشن است در همه و همه
ایران فاش نموده اند -
- فقط همینجا ما بنده
که فردا یک علامت برآید و
و میبویده "خمینی اسیر است"



یکی به دو

جمهوری اسلامی - جنگ، جنگ، تا رفع فتنه از عالم - خلاصه یعنی "خودکشی".

کیهان دانش آموزان سوادپسند به همداد، ما هزینه های مدارس را مردم خودشان باید تامین کنند. - رحمت به کفن دزد اولی.

مخلاتی (نماینده خمینی در سپاه با ساران) از این پس از زمان سبز با حفظ و رعایت حداکثر اسلامی، در عملیات جنگی استقامت خواهد نمود. - زیرا در اسلام استین، زن و مرد با هم مساوی هستند و هر دو باید گوشت دم توب شوند؛ فقط بیکیشان باید حجاب هم داشته باشد.

خمینی - همین سوره حمد همه معارف در آن هست. مستها آن کسی که که سنج با شدا بد در آن نامل کند. ما اهلش نیستیم. - بنا بر این کسی نیرسد از ما که "همه" معارف "درکجا" سوره جدا است. خودش بیرون نکت سنج شود و شامل بکند.

جمهوری اسلامی - کسی که از امت من جیل حدیث را به خاطر خدای خدا و توشه آخرت حفظ کند، خدا و بدروز قیامت او را با پیامبران و صدیقین و شهدا و اهل بیت محشور می کند و به زبانه همراهمانی هستند اینها.

بیجا راه مومنین طمع کاری که چهل هزار حدیث را حفظ کرده اند تا با "زبانه همراهمانی" به نام حور و غلمان محشور شوند. اطلاعات - موسوی نخست وزیر است ما می خواهیم کشور را بدون کوچک ترین فرضی داد رد کنیم.

ما فاعلاخ می کنیم، فرض کرده نش با حکومت بعدی. کیهان شامنتیخی - برای زاکریس بیت الله الحرام سهمیه اضافی قند و روغن در نظر گرفته شد. - از نخورده بگیر و بده به خورده. اطلاعات - ما سخگوی بیساران سرگردان رشت کیست؟

حجت الاسلام عزرا شیل. کیهان گرسنگی یک مسئله سیاسی و اجتماعی است. - وسیری یک مسئله مذهبی. منتظری - یک روحانی و مسلخ ما بد در درجه اول خودش را بسازد. - اما مواظب باش که عرقش تقلبی نباشد.

هفتسگجانی - زانس محیط سالمی برای تجارت است. - و ایران محیط ما کتی برای غارت. کیهان - در تبرای بهای قیرافزایی یافت. - تا مردم بداند که در رژیم جمهوری اسلامی، مردن هم خرج دارد.

دیبر جشنواره تاترو سینما (درگوستان اصفهان): خط انقلاب به انحراف رفته و طاغوت زنده شده است. - عجب، پس حزب الله بوده هنوز هم توی دستگاه نفوذ داره!

با زرگان - اسلام، آکس را فست و مهربانی سازندگی است و اکسیر کسانی به نام اسلام تبلیغ کننده خوشونت و ویرا نگیری هستند، پس کلاه اسلام نیست، بلکه کلاه این افراد است.

شمونه: این افراد را از صدر اسلام تا حالا داشته ایم مثلا کسی به نام محمد کوشیده است با کشتار قبایل و کاروان زنی به نام اسلام را خراب کند و تبلیغ کننده خوشونت و ویرا نگیری باشد، حال آنکه کلاه او را نباید پدایای اسلام گذاشت.

یک آخوند خا رجه نشین - اسرافیه سخن است که مردم همه روحانیون را با عوامل رژیم شاه می کردند زیرا از ۲۸ هزار روحانی و طلبه کمتر از ۲ هزار نفر آنجا جزو گروه حاکم هستند.

با این ترتیب، ظلم موجود، نتیجه حکومت یک شمش از تعداد آخوندهای موجود در ایران است، وای اگر قرار باشد که مردم در یک "انقلاب" ایدئولوژیک راستین "یک" اسلام راستین را پایه خمینی، راستین و ۲۴ هزار آخوند راستین برای حاکمیت یک ارتجاع راستین تجربه کنند.

بگو مگو

گفت: سلطنت طلبان دارند به ایران بر می گردند. گفتیم: جدی می گوئی؟ از چه راهی قرار است برگردند؟ گفت: از راه پروستا خمینی.

گفتم: منظور چیست؟ گفت: منظور این است که بعد از وعده های فراوانی که اینها به خودشان دادند که با کودتا بر می گردند، با حمله ارتش از مرزهای ترکیه بر می گردند، با حمله عراق بر می گردند، و با لاجرم با حمله قلبی خمینی و با سرطان خمینی وبا واردرد دیگر خمینی بر می گردند؛ و از قنای روزگار بر برگشتند، این روزها، طبق نوشته روزنامه "نجات ایران" رگمان "صهیون" نجات آمینی، خمینی که از قبل نا را حتی پروستا داشته "نا را حتی پروستا" و یک پار دیگر عود کرده و اورا بستری ساخته است و به این ترتیب امیدوارند که خمینی همین روزها جوانمرگ شود و آنها پس از مرگش به حکومت ایران برسند.

نفاذی کمک مالی آهنگر زشما هما نشدر جدی است کدقیقه مطالب آهنگر!

لابد می داند که ترانه (با تصنیف) ساری سرد و گونه است: یکی بیکه اول آهنگ تصنیف را می سازد و بعد سسری روی آن می گذارد؛ دیگری این که اول سسری می سازد (با سسری هست) و بعد آهنگی روی آن می گذارد. حالا مورد ما مورد دوم است یعنی خواصده، ساز و آهنگ را معانی "خرشاس" سسری سروده و آ ما خواصده است که آهنگی هم روی آن گذا ریم که به صورت رننگ مورد استفاده قرار نگیرد! و چون ما آهنگساز مردم دست بدستیم تصمیم گرفتیم که با سخن آهنگی برای اس سسری را به ما بدهد. بگذاریم و هر کس بشنود آهنگ را برای آن صاحب بگذارد، با بره های نگارنده در محله "خرجه خند" راه او اعتماد دهم، سسری ما کند، این گوی و این مندان و این سسری سرور در نظر:

بیر خری امام شش

محرک شد، قیام شد، دشمن ما به کام شد، فتنه نصیب عام شد، ظلمت مستدام شد. بیر خری امام شد - کار وطن تمام شد. این خرخر جوشا شد، خنده بدل به آه شد. روز همه سپاس شد، ریشه دین تبا شد. بیر خری امام شد - عیش و طرب حرام شد. کار وطن جدا شد، زشت و بلید و خوا رشد. شهر پر از زمار شد، شهید چو زهر مار شد. بیر خری امام شد - روز بدل به شام شد. صلح و وفا خیانته، سبم شما شهادته. گشتنی و قناعته، حکم امام امته. بیر خری امام شد - وزبی انتقام شد. رحم خلاف عادت، بایه دین شقاوت. دشمنی و عداوت، این زعلی روایت. بیر خری امام شد - ظلم و ستم تمام شد. "هر سالی"



غزلیات خمینی

ای خلق! هی نگوشید: این دین کجا شد دین است؟ تقصیر ما نباشد، دین هر چه هست این است تاریخ را نکاوید دنبال دین "خلفی" دین هر چه هست این است، این هر چه هست دین است لاطائل است این حرف کلام چپ توان با فست مذهب چپین نبوده ست، همواره راستین است اسلام ما حسینی ست، رهبر فقط خمینی ست دین را چکاره انکس یا ما رگس یا لنین است؟ در طول چارده قرن، فرقی نگرفته اسلام این صحبت تحسول از کفر دارو پس است بگذارد هر چه زهرست، بر کنشید اما مان لکن سعادت خلق در کاسه مسین است اسلام را به شمیر تا حفته می توان کرد، در امر دین جدا جت دیگر به وازلین است؟ مدرضای هیتر، کم گشت مفسدان را استاد ما به کشتار حاج ممد امین است خون نوش تا توانی، کابین آب زندگانی مدهبار خوشمزه تر، از جای دارچین است ما شیم و کریمه نسر، چم و امید رهبر تا "کریا چف" به مسکو، یا که "ما شو" به چین است ای طالب سعادت! رو در پی شهادت فردوسی زیر خاک است، دوزخ روی زمین است امید زندگانی، مرک است در جوانی شادی و کامرانی، در ناله حزین است ای جان رهانده آخر، از دام شاه کافر این را نخوا ندید، کاسلام در کمین است؟ نفس خلا ندارد از زب بیدون آخوند حرمت اکرمگان راست، ما خود از می کین است شد اقتدابه "ناصر" آن "خسروی" که گفته ست "ای مسلمین بدانید، اسلامتان همین است" را وی برمه

بگو مگو

گفت: آقای میرفندرسکی، کمک دنده بختیار، گفته است که به عنوان ا پوز بیسیون، فقط بختیار موجود دارد، او مشروط طلب است و می خواهد ساهزاده رضایتلوی را به ایران ببرد، اما به عنوان پادشاه مشروطه گفتیم: یعنی چه؟ اگر فقط بختیار به عنوان ا پوز بیسیون وجود دارد، پس نیم پهلوی چه صیفه ای است که قرار است پادشاه مشروطه شود؟ گفت: نیم پهلوی چون پادشاه است، به عنوان "ودیه الهی" به همه ملت تحمیل شده و بنا بر این ا پوز بیسیون نیست و هر وقت در مقام ا پوز بیسیون قرار گیرد، یعنی در اقلیت است و این ناقص عنوان اوست. گفتیم: پس اگر خود به خود پادشاه است، پس بختیار چه کاره است می خواهد او را با خودش به ایران ببرد؟ گفت: چون او پادشاه مشروطه است و حق دخالت در امور را ندارد و الا او بختیار را می برد.

پیام آهنگر باشی

به آنها عمل کنید تا ما زودتر بر گردیم: اول اینکه هیچ وقت نکند توی دما غتان نکنید که با بجه های بی تربیت و کد اگشته قاطی تسان نکنند، دوم اینکه کوش فنی دکان روزهای جمعه به کلاس نروید و با این کار خود، به رژیم آخوندی اعتراض کنید، سوم اینکه وقتی به مدرسه می روید، توی کلاس، دستتان را بپیرد زیر نیمکت و بطوری که کسی متوجه نشود، با انگشتها یتان علامت V درست کنید تا ما پیروز شویم. بجه های عزیز، البته اولیای شما بنا بر زات سخت تری هم می کنند (مثل ما شین سواری و تفریح در روزهای تعطیل) که برای شما به علت نداشتن تصدیق را شنیدگی ممکن نیست و بنا بر این لازم نیست چنین مبارزات سختی بکنید و همینها که گفتیم کافی است. آهنگر هرگز نخواهد مرد! با رسیدن این پیام به ایران، توقع ما این بود که دانش آموزان عزیز بیرون بروند سر کلاسها، با ما با کمال تعجب معلوم شد که نرفته اند. خبرنگار آهنگر در تهران، به تحقیق در این زمینه و کشف علت پیدا خت و گزارش داد که ترفتن دانش آموزان عزیز به کلاس، هیچ ربطی به این پیام های مملسو از روح مبارزه ندارد و فقط به علت نبودن کلاس درس بوده است. خبرنگار ما گزارش می دهد که تعداد دزدی از مدارس به علت اینکه دادگستری صادر کرده و میز و صندلی ها را در خیابان ریخته اند، تعطیل شده و او هر چند که شیده است که بانسان دادن پیام آهنگر با شی به موجرین مانع از تخطیه مدارس شود، کارش به جایی نرسیده و موجرین به آهنگر رسیده اند "به آهنگر باشی بگو" که جرئت دارد، به شوک با بیاد اینجا، از اونجا نیم پهلوی هم بلده پیام بده "و خبرنگار ما این بی ادبی آنها را ندیده و نشنیده گرفته و مدارس، به خوبی و خوشی، همچنان بسته اند.



تسط اسلامی!

کثافت میکن و در درجه انداز که یزد در جمارا نیت دهد با ز "معدی میزازی"



تپه خند

فرهنگ پایدار و بچه مشهد

ویژه برندگان مسابقه ادبی آهنگر

"ولکن شعرا هم یک چیزهایی می‌گویند"

امام خمینی

بمیاد دارید، نیده، که، در گریه خند
دو شماره پیش، شعر الخط الامام، سروده
تازه‌ای از امام است، را الگو یک مسابقه
بزرگ شعری قرار دادیم؛ یعنی که همه
شاعران مدعی را فرا خواندیم به این که،
اگر می‌توانند، آن را استقبال یعنی
بدرقه کنند.

اکبرین، باری، تصمیم گرفتند که مسابقه
ما دو "فاز" داشته باشد؛ و تصمیم گرفتیم
نخستین "فاز" آن به شاعران و نویسندگان
روز از هفته پیش از هفته گذشته پایان
یافته باشد؛ و تصمیم گرفتیم که دومین
"فاز" آن از سیده دم نخستین روز هفته
گذشته (شنبه خودمان یا دوشنبه) خارج
پرستان؟ فرقی نمی‌کند. (آغاز شده باشد
و همچنان تا انقلاب مهدی (عج) ادامه
داشته باشد. عجب یک از این "تصمیم" ما
را ما، البته که، به شیوه خودمان، یعنی
تنها به این دلیل که همان چنین خواسته است.
نگرفته‌ایم. و بی‌درنگ بی‌قراری که از
سیاست بازی و این جور کارها نیز سخت
بیزاریم؛ یعنی که مبادا گمان کنید که
ما، با این کار، خدای ناکرده، خواسته‌ایم
تنها سرگرمی تازه‌ای برای مباداران جان
بر کف سازمان گریه خند پدید آورده
باشیم. تکلیف چنان گمانی را، عمده گمانان
ما به گردن شما خواهد بود، و سر پل صراط
یعدنان را خواهیم حسید، اگر چنین گمانه
بدسگالانه‌ای را حتی برای نیم لحظه نیز
به دل خوشی خود راه دهید. هر یک از
این "تصمیم" ما را ما، البته که، به
چندین و چند - یعنی به دو یا بیش از
دو یا، حتی به بیش از هفتاد - دو - دلیل
ویژه و مشخص تاریخی و منطقی گرفته‌ایم
که ... بگذارید این جور بگویم: دفتر
سیاسی گریه خند، به نمایندگی از انقلاب
شناسان و حماسه پردازان و تاریخ نویسان
و منطقی دانان عوتمند آینده، هر یک از
این "تصمیم" ما را - همچون همه
کارهای دیگرمان - یک "پرتر از انقلاب"
و یک "فراتر از حماسه"، و حتی غریب
از آنها را "پرتر از انقلاب" و "فراتر
از حماسه" و "از دیگران، ارزیابی کرده و
هر یک از دلایل تاریخی و منطقی ویژه
و مشخصی را نیز که ما برای گرفتن هر یک
از این "تصمیم" ما، خود داشته‌ایم یک
"پرتر از تاریخ" و یک "فراتر از منطقی".
و حتی هر یک از آنها را "پرتر از تاریخ" و
و "فراتر از منطقی" از دیگران، دانسته
است؛ و، به همین دلیل ما نیز، همراه با
شبابش گونی‌های انقلابی، به سردبیر
گریه خند پیشنهاد کرده است که هیچ
یک از دلایل ما را که برای گرفتن هر یک
از "تصمیم" ما، خود داشته است پیوسته
با خوانندگان گریه خند در میان نگذارد
و که در برنامه ویده‌ولوژیک آینده، خویش،
تنها به ایشان نوید دهد که خیالشان
راحت باشد؛ برخی از این دلایل ما را خودشان
تا ده سال دیگر، در روند افزایش عوش
و نابتر شدن بینش انقلابی‌شان، پیدا
خواهند کرد و برخی دیگر از آنها را حتی
"بروکاب مهدی" و "درغیاب مهدی" ایشان،
نیز در خواهند یافت. و طبیعی است که
چنین باشد؛ زیرا، از یک سو، در روند تکامل
انقلاب دموکراتیک نوین، عوش خوانندگان ما
روز به روز افزایش می‌یابد و بینش انقلابی‌شان
نابتر می‌شود؛ و، از سوی دیگر، بیش از
هفتاد و دو تفاوت در کار است میان سردبیری
که با سرچشمه‌های غیبی جهان نگر و
استراتژی نوچینی در پیوند است با آنچه
خوانندگانی که حتی یک آیه، کونه را نیز
به زبان عربی نمی‌توانند درست بخوانند باری.

و اما، در دومین "فاز" مسابقه
بزرگ ما، تردید نداریم که، عمده شاعران
انقلابی و سردمی ایران شرکت خواهند
کرد؛ چرا که انقلابی بودن و مردمی بودن
شاعران تنها و شاعران شرکت کردن داوطلبانه

ندین، چندین و چند ساعت نشستند و گفتند
و، آنگاه، برخاستند و آمدند به آهنگر خانه؛
و سخنگوی ایشان، آقای امام دوست،
از شاعران و نویسندگان آهنگر خواست
تا همه بر سر جاهای خود بنشینند و به
گزارش گروه داوران، که خود او آن را در
قطار زیرزمینی لندن در راه خود از دانشگاه
به آهنگر خانه نوشته بود، گوش بپردازند.
آقایان همه بر سر جاهای خود نشستند.
سخنگو، به خواهش آهنگر باشی، پشت
میز او نشست. لیوانی آب خواست. چرمه‌ای
از آن را نوشید، و آغاز کرد به خواندن گزارش:

"بسمه تعالی
اکبرین دیگر بر هیچ کس پوشیده نیست
که نیما یوشیج مسلمان نبوده و نوکر
و جاسوس انگلیسی‌ها بوده است. و بی‌دلیل
نیست که امام امت بارها فرموده‌اند که:
"آمریکا از شورون بدتر است" و شورون
از آمریکا بدتر است؛ و انگلیس از هر
دوستان بدتر است." اشاره صریح امام
بزرگوار، در این گفته پیامبر گونه، به شخص
نیما یوشیج است که به دستور انگلیسی‌ها،
و به قصد تحریک فرهنگ اسلامی ما، جوانان
کمرای میمون احمد شاملو و مهدی
اخوان ثالث را به دنبال خود کشید؛
و ایشان نیز، با هزار نیرنگ و فریب،
جوانان ناآگاه بسیاری را با خود به بیراهه
کشاندند و ما را به نوعی استضعاف شمرن
دچار ساختند. این استضعاف، خود، یکی
از برآیندهای الحاد و غریب‌دگی است. و راه
مبارزه با آن، همچنان که رئیس جمهور
عزیز ما حجت الاسلام والمسلمین آقای
علی خامنه‌ای بارها تأکید فرموده‌اند،
این است که شاعران ما، و بطور کلی
هنرمندان ما، از غریب‌دگی دست بردارند
و به دامن اسلام بازگردند.

مسابقه ادبی آهنگر نخستین نام بر
چنین راهی است. شاعران متعهد و مسلمان
را باید تشویق کرد. تنها از این راه است
که ما، بصورت اسلامی - تاریخی خود را باز
خواهیم یافت و یوزه کیفیت استکبار جهانی
به خاک مالیده خواهد شد. انشاء الله
ما، گروه داوران مسابقه ادبی آهنگر،
شاعران ارجمند آقایان بچه
کاشان، به آفرید، فرهنگ پایدار و
م. کمرو را به دقت بررسی کرده‌ایم؛ و برانیم
که شعر آقای به آفرید از شعر آقای فرهنگ
پایدار بهتر است؛ و شعر آقای فرهنگ
پایدار از شعر آقای به آفرید بهتر است؛
و شعر آقای م. کمرو از شعرهای هر دو
این آقایان بهتر است؛ و شعر هر کدام
از این آقایان نیز، البته، از شعر آقای
م. کمرو بهتر است؛ و شعرهای دوگانه
آقایان بچه کاشان یکی از یکی بهتر است
و هر کدام از آنها از همه و از هر کدام از
آن شعرهای دیگر بهتر است؛ و همه و هر
کدام از آن شعرهای دیگر نیز، البته، از
هر دو و از هر کدام از شعرهای آقای
بچه کاشان ...

درست در همین لحظه، اما، آقای فرهنگ
پایدار، با رنگی پریده و صدای لرزان،
سخن سخنگوی گروه داوران را برید که:
- "دست نگذارید، آقا! من یکی تنها
و تنها برای رضای خدا شعر می‌گویم، نه
برای رسیدن به نام یا مقام یا جایزه یا
این جور چیزها. خواهش می‌کنم شمر من
یکی را کنار بگذارید."

و اما، تنها او نبود که در این
"پیش‌فاز" از دریافت جایزه‌ها خود را از
مسابقه کنار کشید. آقای م. کمرو نیز،
با سری افکنده و با آمیزه‌ای از شرم و ترس
در صدا و سیمایش، من بچ کرد که:
- "راستش را بخواهید، این جایزه
بازی به دل من هم زیاد نمی‌نشیند."
سخنگوی گروه داوران، زیر لب غرید که:
- "برو!"
آقای م. کمرو سر بلند کرد که:
- "نه، واقعا! آخر، هر چه باشد، ما
دیگر آردمان خود را بیخته‌ایم و غربالک
خود را آویخته‌ایم. ما پیر و پاتال ما دیگر
باید برویم کنار و میدان را بسپاریم به
جوانترها."

سخنگوی گروه داوران، با خمی آشکار
در صدا و سیمایش، گفت:
- "آخر، این جوری که ..."
آقای م. کمرو، اما، نگذاشت او سخن
خود را تمام کند. از جای خود برخاست،
عرق پیشانی‌اش را با دستمال کاغذی خشک
نرد و گفت:
- "خلاصه، من عم نیستم!"
و از آهنگر خانه بیرون رفت.
سخنگوی گروه داوران فریاد زد:
- "آخر، این جوری که نمی‌شود، آقا!"
آقای اسلامجو، در صدای خود جا بجا
شد، سرفه‌ای کرد و، لیکن زان، گفت:
- "نرسیده بودند، آقای امام دوست!"

می‌گویند؟ ساکتون کدام خرن شعرن را که
الگو والی یک مسابقه و انگیزه اصلی
برقرار شدن آن است بر خود آن مسابقه
شرکت داده است. و، اصلا، شماها سگ
کی باشتید که خواسته باشتید درباره شعر
من، یعنی درباره شعر امام بزرگوار،
داورن کنید؟

و اما، آقای به آفرید، یعنی شعرشان،
را به روش غیبی و به شیوه غیابی در مسابقه
شرکت دادیم - یعنی که، راستش را بخواهید،
سهری از ایشان هنوز به دست ما نرسیده
است. اما، از سرچشمه غیب به ما تلفتی
الهام نده است که ایشان نیز شعرن بلند
(به غر دو معنا، یعنی عم و آلا و هم دراز)
در استقبال از سروده امام سروده‌اند؛
و ما، از آنجا که از یک سو به ایشان اعتماد
و اعتقادی انقلابی داریم و از سوی دیگر
از ختم و دهان دریده شاعران انقلابی
به جد می‌ترسیم، شعر ایشان را رسیده
گرفتیم و به روش غیبی بررسی کردیم و به
شیوه غیابی در مسابقه شرکت دادیم.
و خلاف سرع عم نیست. ابداء.

داوران مسابقه را از میان غمکاران
دانستند سخن شناس گریه خند برگزیدیم.
از میان ایشان، آقایان امام دوست،
نکته‌یاب، محب الاسلام، اسلامجو،
مسکرا آبادی، شهپرست، پورسنگر،
پاسکجو، رضا خواه، حناق و بختیاری
پذیرفتند که نام‌هاشان را در گزارش کنونی
بیاوریم؛ و، اما، آقایان ...، یعنی آقایانی
که "به دلیل امنیتی" از ما خواستند که
نام‌هاشان را پنهان نگاه داریم، از ما
خواستند که نام‌هاشان را "به دلیل امنیتی"
پنهان نگاه داریم. و ما نیز همچنان می‌کنیم
که ایشان خواستند.

آقایان آهنگر باشی و بچه مشهد نیز
می‌خواستند، و در حقیقت اصرار داشتند
که، در گروه داوران مسابقه راه یابند.
اما ما نخواستیم. به دو دلیل:

نخست این که آقای آهنگر باشی
سردبیر آهنگر است (امام خمینی)؛ و
سردبیر باید سردبیر بکند، نه حکومت
(نخست وزیر؛ شایر بختیار).

دوم این که آقای بچه مشهد، به
دلیل‌هایی که بر ما پوشیده نیست، از آثار
فرهنگ پایدار به هیچ روی دل خوشی
ندارد. خود آقای فرهنگ پایدار بر آن
است که آقای بچه مشهد خودش خیلی
خوب می‌داند که شعر او از شعر او - یعنی
که شعر آقای فرهنگ پایدار از شعر آقای
بچه مشهد - خیلی بهتر است. این
چگونگی، اما، برای ما مهم نیست. مهم
برای ما، این است که می‌دانیم که آقای
بچه مشهد می‌خواهد سر به تن آقای
- طفلکی - فرهنگ پایدار نباشد. و،
خوب، روشن است که چنین آدمی را نمی‌شود
در گروه داوران مسابقه راه داد. می‌شود؟
به گفته استاد نیسان، شاعر نام‌آور
کیهان لندن،

خشم و کین کور و کرت دارد، بدان:
کور و کر در دل، این را عم بدان.
یعنی که خشم و کین چشم و گوش دلت
را کور و کر می‌کند، ای فلان! باری.

گروه داوران مسابقه، ما، در روز شانزدهم
هفتمین ماه (هجری قمری یا میلادی شمسی؟
فرقی نمی‌کند)، در تالاری در دانشگاه

- مردمان باز شاه می‌خواهند
- گفت: "ببینی خمینی جلاد
چه قبا بچه ملک کی کرده‌ست؟"
- مرکز آری ز سقز و بانه
- و آمل و شوش و طوس روی کرده‌ست.
- منع می‌کرده و خود از خون می
وزدل خلق جام چی کرده‌ست.
- آنچه آورده با مسلمانان
- هیتلریا یهود کی کرده‌ست؟
- اسب نازنده تکامل را
- اوبه شمشیر جهل پی کرده‌ست.
- مردمان باز شاه می‌خواهند،
- از پس کارها که وی کرده‌ست.
- تقسیم: "آری، طریق دوزخ را،
برخورجهل، شیخ طی کرده‌ست"
- لیکن ایله کسی کند تکرار
- آزمونی که بی زین کرده‌ست.
- سلطنت با زگرده، ارتا ریخ
- بخورد آنچه را که طی کرده‌ست."
- ب.م. نکته‌یاب

و مسوولانه او در عمین گونه مسابقه‌های
مرک و زندگی‌ست که در تاریخ تکامل جامعه
ما نمود می‌یابد و جا می‌آفتد. یعنی که
ما حجت را بر شاعران امروز تمام می‌کنیم.
یعنی که اینطور نباشد که شرکت نکنید
شما آقایان در مسابقه ادبی ما، و تازه،
بنشینید در کانون نویسندگان تبعیدی
شونید ما انقلابی هم هستیم و مردمی
هم هستیم و چی عم هستیم و کذا. ذخیر!
هیچ عم انقلابی نیستید شما آقایان.
هیچ هم مردمی نیستید شما آقایان. از
"قاوون" پیروی می‌کنید شما آقایان. و
تکلیف این کارها را، و نزدیک آن حرف‌ها
را، و اسلام دین رحمت است، و ما می‌خواهیم
ادم بشوید شما آقایان و شعر انقلابی و
اسلامی بگویند و از جایزه‌های سرعی برخوردار
شوید. انشاء الله.

و اما، در نخستین فاز مسابقه، ما پنج
تن از انقلابی‌ترین و مردمی‌ترین شاعران
امروز ایران شرکت کردند.

مصرع:
پنج تن کز اینست کم نیستند
شاعران از جان گذشته‌ای که، گرچه "سور
جوان" اند، و به سخن بی‌هفتی، در سخن
موی به دو نیم نکافتند دست بسیار کس
در خاک مالند، هیچ یک را عوای جز این
در سر نیست که، بر راه اسلام عزیز، سر و
پیکرشان به دو نیم شکافته آید و در خاک
مالیده. انشاء الله.

و اما، در نخستین فاز مسابقه، ما پنج
تن از انقلابی‌ترین و مردمی‌ترین شاعران
امروز ایران شرکت کردند.

الفبایی:
۱- امام امت (به روایت بچه مشهد، که
به ادعای خودش، "از روی فروشی" و،
به ادعای آقای فرهنگ پایدار، به انگیزه‌های
ناجوانمردانه)، خود را فرهنگ پایدار
نامیده است.)
۲- بچه کاشان (با دو شعر)،
۳- به آفرید،
۴- فرهنگ پایدار،
۵- م. کمرو.

امام است، یعنی شعر ایشان را در
مسابقه شرکت ندادیم. به دو دلیل:

نخست این که شعر الامام الامام
الشعور، یعنی عماد به درستی که این
است و چیز این نیست و بر منکرش لعنت
که هر گونه شعری از امام و پیوسته و مرجع
تقلید شیعیان جهان باید الهام‌بخش
و سر مشی و الگوی راهمان همه شاعران
جهان باشد، و دست، در سرودن هر گونه‌ای
از شعر، و، پس، شرکت دادن شعر امام
امت در مسابقه به این می‌باست که -
البته بلا تشبیه - از استادان دانستند
و نام‌آور بخواهیم که خود او نیز به سرستی‌های
اصحاحی دانشجویان خویش پاسخ گوید.
و نرسد که، خوب، مگر چه اشکالی دارد
این کار. اشکالی کار در این است که استاد
ممکن است، خدای ناکرده، از امتحان سرفراز
بیرون نیاید؛ و، انوقت، می‌دانید که دشمنان
اسلام چه جار و جنجالی بسپا خواهند کرد؟
و دوم همین که امام امت، گذشته از
پیشروانی دینی، بار سنگین رهبر سیاسی -
انحصاری - اجتماعی - فرهنگی - مدنی -
فوقی - تاریخی - جغرافیایی - حقوقی -
ارسی - پاسداری جمهوری اسلامی را نیز
بر دوش مبارک خود دارند؛ و در جمهوری
اسلامی، چنان که امام بزرگوار در جای
دیگری از همین گزارش کنونی ما خواهند
فرمود، "لکن این طور نباشد که ..."
... خدای ناکرده، جایزه‌ها را بگیریند
از آقایان شاعران و نویسندگانی اسلام،
جایزه‌ها را می‌دهند به آقایان که زحمت
کشیده‌اند آمده‌اند اینجا نشسته‌اند شعر
درست کرده‌اند. "حال آن که، اگر شعر
امام امت را در مسابقه شرکت می‌دادیم،
این طور می‌بود که ما ناگزیر می‌شدیم جایزه‌ها
را بگیریم از آقایان شاعران. لکن ما
می‌خواهیم جایزه‌ها را بدهیم به ایشان.
انشاء الله.

و دوم تر این که آقای بچه مشهد، راوی
زود خشم شعر امام، به ما پرخاش کرده بودند که:
"اصلا خودتان هم می‌فهمید چه دارید

یادداشت سردبیر

در شماره آینده، شعر آقای به آفرید، تنی از برندگان دوگانه خود در ردیف اول، را چاپ خواهیم کرد البته به دو شرط:

نخست این که ایشان شعر الخطالام را استقبال یعنی بدرفه کرده باشند، یعنی که شعر به ردیف در آن نیست ناقص است سروده باشند؛

و دوم این که آن شعر را بران ما خواست می کنیم - بفرستند.

و اما در این شماره شعر دوم آقای بچه کاشان، تنی دیگر از برندگان دوگانه ما در ردیف اول، را خواهیم خواند.

آقای بچه کاشان، چنان که خواهید دید، گویا آنچه را که "روحیه دگرآبادی" نامیده می شود با "سرج و مرج ظلمی" یکی گرفته اند و از عمیق روی به خود اجازه داده اند که در شعر خود به ما پیشنهاد کنند که دنباله کار را "به دریا رود" بسپاریم. یعنی که کتک!

از این رو، ما نمی توانیم ناگفته بگذاریم که اگر نمی بود که الشاعر کالجنون، بعضی که "ساعران دیوانگان باشند و بی واکر نمی بود که ایشان سی از برندگان دوگانه ما در ردیف اول (بحوان معسدفی الارض) ساخته شده اند، یعنی که کارشان از دیدگاه ما به هر حال ساخته است، در همین جا و عم اکنون به ایشان می گفتم - و در آینده نزدیک به ایشان نشان می دادیم - که شکستن دیسپلین سازمانی و نکالت کردن در کار سردبیر گریه خند، برای هواداران این سازمان، چه فرجام شومی خواهد داشت. ب. م. سردبیر

اساعیل خوئی

امام توفانکاران

به کفتم، بیس بتر از بدترین بدکفتاران، به کرده، بیس بتر از بدترین بدکرداران، امام سیزدهم برتست است به منبر، به جایگاه امامت، به پایگاه جماران.

به زیر آبروی او، چون به زیر بویه خاری، نگاه قاهر او چون نگاه ساحر ماران.

رخان او چو لبانش، لبان او چو رخانش، گرفته رنگ سقایق ز رنگ خون هزاران.

مشارب شنگش بر فراز ریش مومفر جویال کوه استر فراز دُنب حماران.

هماره، به پاه نشستن به کونه کونی پیر و بابه دست تکاندن به سان شاخ چناران.

عوام حزب اللهی زنده بوسه به دستش، چو ما کیانانی از فرط جوع سرکین خواران.

به حیرت از بدی او بدان جلد زمان ها، خجل زداعیه او تمام داعیه داران.

هزار بار کم از او، به خون خلفان خوردن، امیر لکترکان، سر سپاه ستاران.

نه هیچ شهر که از او نکشته پهنه دشتی، نه هیچ پهنه دشتی کز او نکشته مزاران.

عسای او، به مثل، امیری از اسافل دوزخ، هزار دریا طوفان خوف و خورش باران.

بکاشت باد و توفان خویش کرد درو شاه، دروخته با بکند این امام توفانکاران.

طلابه داران خواهد سپاه خلق به جنبش، خوسا سگفتن خورشید در فروش سواران.

سهم تیر ۶۴ - لندن

برنده اول یک مسابقه باشند؟

سختی گفت:

"چگونه نمی شود، آقا! می بینید که ما خودمان داریم همین کار را می کنیم. الوجود مشیت امکان." آقای مسکروآبادی، لبخند زان، گفت:

"کفتم مادر زین نمی شود، کفتم ما..."

سختی پر خاش کرد که:

"حیا کنید، آقای مسکروآبادی!"

آقای بچه مشهد قیفه زد که:

"اما این مسخره است. این نفس آشکارترین اصول ریاضی است. به این می ماند که بگویند دو برابر است با یک."

"نگوید، آقا، این حرف را مگر اصول ریاضی از دایره حکم خدا بیرون اند؟ فادر متعالی که دو برابر با دو قرار داده است، هر وقت صلاح بداند، و در هر زمینه ای که لازم باشد، کاری می کند که دو برابر شود با یک. برای نمونه، به نظر شما، آقای محترم، یک پاسدار اسلام یا یک مفسد فی الارض بر روی سم، یعنی - بیخستید - با سم، می شوند چند نفر؟"

آقای بچه مشهد گفت:

"خوب، معلوم است. دو نفر."

سختی انگشت اشاره دست راست خود را به نشانه وحدت بالا برد و به نشانه تهدید تکان داد و فرمود:

"نه، آقا! پاسدار اسلام، به حکم خدا، مفسد فی الارض را می کشد و می شود یک نفر."

آقای بچه مشهد می خواست چیزی بگوید. اما سختی مجالش نداد. خروشان تر از پیش، فریاد زد که:

"بی سوادی هم حدی دارد، آقا! بروید بخوانید. بروید فقه اسلام را بخوانید. دو زن برابر است با یک مرد، در زمینه بان بسیاری. این را دیگر عمر کودک دبستانی می دادند. و، اصولاً، حرف بر سر یک دم و نیست. در اسلام، هر عددی - تکرار می کنم: هر عددی - می تواند برابر باشد با هر عدد دیگری. کافی است که خدا بخواند، یا که امام بفرماید. برای نمونه، جمعیت ایران چند است؟ چهل میلیون نفر؟ یا کمتر؟ یا بیشتر؟ فرقی نمی کند. کافی است که امام بزرگوار اشاء الله - حرف آخر خود را بزنند تا ببینند به چه آسانی، به عون حزب الله، چهل میلیون برابر می شود با دو میلیون، یا کمتر، یا بیشتر. فرقی نمی کند، آقا!"

آقای بچه مشهد دیگر چیزی نگفت. یعنی انگار دیگر چیزی نداشت که بگوید. از جای خود برخاست و، با رنگی پریده و با گامهایی لرزان، آنگرخانه را به نشانه اعتراض ترک کرد. دنباله در شماره دیگر

از ترس، داشتند تن می افتادند. مگر نمی دیدید؟ انگار تازه پی برده بودند که مسابقه ما به راستی جدی است."

آقای امام دوست، سختی و سنگین لثروه داوران - که از اینجای گزارش به بعد تنها "سختی" نامیده خواهد شد - غریب که:

"در اسلام، با کسی شوخی ندارند. کار دین که شوخی بر نمی آید، آقا! آدم غاشی پیدا می شوند!"

آقای محب الاسلام، به طنز در آمد که:

"خدارا شکر که آقایان بچه کاشان و به آفرید اینجا نیستند. وگرنه ایشان هم، به نمی دانم چه بیاندازی، لب می زدند زیرش. آبرو ریزی می شود، به خدا نمی شود که مسابقه داشته باشیم و برنده نداشته باشیم که خدا..."

آقای مسکروآبادی گفت:

"داریم، قربان! داریم. هنوز، آقایان بچه کاشان و به آفرید را داریم. سخت نگریم. آقایان فرهنگ پایدار و م. کمرو را کنار می گذاریم. مهم نیست. خواهش می کنم بنشینید گزارشتان را درست کنید، آقای امام دوست!"

آقای امام دوست، یعنی سختی، یعنی سنگینو، نشست به دستگیری کردن گزارش کار و، پس از چندین و چند دقیقه، سر برداشت که:

"بسیار خوب، بخوانم."

داوران گفتند:

"بخوانید."

و او آغاز کرد به خواندن، یعنی دوباره خواندن:

"بسمه تعالی"

اکنون دیگر به هیچ کس پوسیده نیست که نیمه پوشش مسلمان نبوده و توکر و جاسوس انگلیسی ما برده است. و بی دلیل نیست که..."

آقای پرسشگر، با آهنگی از تلاپ در صدایش، گفت:

"اینجا همایش را که خوانده بودید، آقای امام دوست!"

سختی گفت:

"از باب تذکار است، آقا!"

یک قصه بیش نیست غم عشق و این عجب کز هر زبان که می شنوم تا مکرر است.

خداوند تبارک و تعالی یک قصه بیشتر که نداشته است برای گفتن به آدمیزاد. اگر این قصه را خداوند تبارک و تعالی صد و بیست و چهار هزار بار، یعنی از زبان صد و بیست و چهار هزار پیغمبر، تکرار می فرماید برای این است که می داند آدمیزاد چه جانور کم فهم و کند فهم و دیر فهم و فراموشکار است. بیخبران صلوة الله علیهم اجمعین هم همین طور. امام است سم. اگر هر کدام از فرمایشان پیامبرگونه خود را هزار بار تکرار می فرماید، برای همین است: بران این است که میزان عوش و فهم و حافظه ما را خیلی خوب می شناسند. حقایق را باید به گرات یادآوری کرد، آقا! تکرار، وقتی از باب تذکار باشد، ثواب دارد. امر به معروف و نهی از منکر..."

آقای مسکروآبادی سخن او را برید که:

"با این همه، خراش می کنیم از بازخوانی مقدمه گزارش بگریید. ما که می دانیم شما چه نوشته اید."

سختی در چشمان دیگر داوران نگریست و دید که ایشان نیز، همه، سخن آقای مسکروآبادی را با سر تائید می کنند. به ناگزیر پذیرفت که کوتاه بیاید. گفت:

"بسیار خوب، پس، بگذارید از اینجا پیش بخوانم."

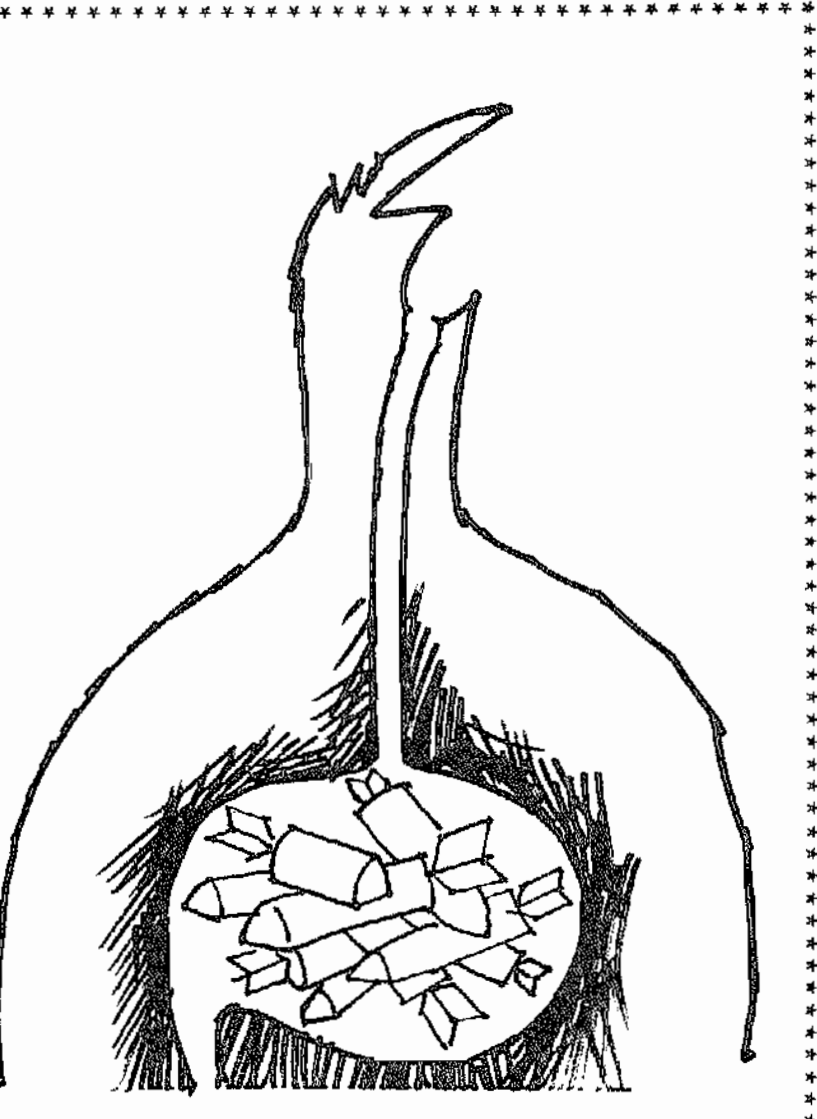
و خواند:

"ما، گروه داوران مسابقه ادبی آهنگر، شعری شاعران ارجمند آقایان به آفرید و بچه کاشان را به دقت بررسی کرده ایم؛ و بر آنیم که شعری دوگانه آقای بچه کاشان یکی از یکی بهتر است، یعنی که اولی از دومی بهتر است و دومی از اولی بهتر است، و هر یک از آنها به جداگانه و هر دوی آنها با هم از شعر آقای به آفرید بهتر است؛ و شعر آقای به آفرید از هر یک از شعری آقای بچه کاشان به نهائی و از هر دوی آنها با هم بهتر است و، حتی، از خودش هم بهتر است. از این رو، مایه افتخار ماست که، به پیروی از منویات عالییه امام فریادگستر و مهر پرور و شعر دوست خود، آقایان به آفرید و بچه کاشان، سر دوی را برندگان اول مسابقه ادبی آهنگر اعلام داریم."

و اما، درباره..."

و اما، آقای بچه مشهد، که تا این هنگام مثل بچه آدم در گوشه ای نشست بود و تنها گامی به تیغنت لبخند می زد، انگار دیگر نتوانست جلو خود را نگاه دارد. رفته رفته سخن سختی را برید که:

"تفهمیدم! چگونه می شود دو نفر



از دین

دینی که بتذال در آن نیست ناقص است. زهدی که صدوبال در آن نیست ناقص است. بی شیخنا به "حوزه علمیه" دل میند. بیفوله کرسفال در آن نیست ناقص است. هرگز ما بد کشور دین بی "قنات شرع". اسطبل اگر که مال در آن نیست ناقص است. اسلام را جنایت بی خود خوش است. چون وحشت اگر که مال در آن نیست ناقص است. او با ش را به دست جماعتی که آبتی از ذات ذوالجلال در آن نیست ناقص است. از دین مجوی راه، که آتشین راهزن کرفا رت و قتال در آن نیست ناقص است. از دین مجوفلاج، که ذات ظلام اگر کمرای هی و ظلال در آن نیست ناقص است. از دین مجوی عشق، که اشبار جهل اگر از کینه صدجوال در آن نیست ناقص است. از دین شراب میرمجو، زنانه جام کین گرزهر دیر سال در آن نیست ناقص است. از دین مجوحیات، که دریا بی نیستی گزگشتی زوال در آن نیست ناقص است.

آهنگرا، جریده شوخت چو شعر من هرگاه اعتدال در آن نیست ناقص است. فعلی که "انفعال" نشد کار ساز نیست؛ و صلی که انفعال در آن نیست ناقص است. کفتم چنان، که غیر ندا ندجه کفتم ام؛ سری که صد سوال در آن نیست ناقص است.

این شعرا بکیرو بیار به لطف طبع؛ با غی که سبب کمال در آن نیست ناقص است.

باغ تو آن جریده و سیب من این سرود. اینک زمن به "بچه" مشهد رسان درود.

مردم زهرجه "آل در آن نیست ناقص است؛ با او بگو: "ردیف" در این شهر قحط بود؟

از جورا این "ردیف" تو جا نم به لب رسید، وز فکر "ناقص است" نیارم دمی غنود. بس کن، که بی مساقه تسلیم می شوم، و بین مشق "ناقص است" به دریا سپار و رود.

برتر از حماسه و فراتر از انقلاب

دنباله باز دید کردن امید امام و امت مریا لاینگاه هفت آبادان را، این بار تنها به علت کمبود چاپ و نه دیگریه این دلیل که حرف مردی که ست می ماند برای شما ره، پس از شما ره آینده، ف. ب. یا دبیر

جنگل مانند در

از م. نارفا



تعدیل مالکیت اربابانه

صبح طریناک طلوعی بلند
گیسوی خورشید به دریا کمند
آبی آرام، متن آسمان
سرخش آداب فلک، زیب آن
خط افق روشن و دریا کیود
ابر تن آتش و بیا لا کیود
جنگل برخاسته از خواب نوش
داده به مرغان پروا و زگوش
چون شل آویخته از دوش و بر
خرمش زگیسوی زرتا زخور
شادی سرسبزی سرشار برک
اشک سحرمانده به رخسار برک
"پنجه علی" کرده حمایل تنگ
بسته چپ و راست قطار رشنگ
راهی جنگل شده همراهِ او
مردوزنی چند نه دلخواه او
برنشان تنک لباس شکار
بررخشان از می دوشین خمار
تا زبیکه چنبد دندیل نشان
بوی گشان روی علفها دوان

صحبت "میرورت تعدیل" بود
مشورت "شویه" تبدیل بود
توصیه شد ثبت شود شرکتی
دهکده از مایه آن قسمتی
با زخرد سا بقده برزگر
بیخ رعیت کندا زیوم و بر
روی عمل جانب دریا کند
چند هتل شبیه آنجا کند
دهکده را با دوسه میدان کشی
خانه ودگان و خیابان کشی
رونق و آرایش شهری دهد
راهی از آن جانب جنگل نهد
جنگل را سا ردویلاویغ
از همه سو جا ده و نصب چراغ
رسم کثا و رزی را نو کند
مزرعه و صنعت هم سو کند
"گا و سرا" را بکشاید کوه
دام دهد پرورش از هر گروه
جای رعیت که رود از زمی
پرشودا زگا رگر موسمی

سودگزین کا سبی آید به دست
هست فزون از رقم یک به شصت
کرچه نمی دانت "تعدیل" چیست
بودعبان نفع و ضرر آن کیست
آمده بودند وکیل و وزیر
همراه رباب، مشاور مشیر
تا که رهی تازه محقق کنند
حق رعیت را تا حق کنند
دادزد، ای داد زین رسم و راه
شیخ غل، شاه دعا، ما تبا د
این چه قرار است وجه سامان کار
آی چه پستی و عموروزگار
نی غلظت بست نشی، این منم
کز تونیا موختمی جون کنم

کلبه شد ز بر تو خورشید زرد
با زهم ندیده رها بش نکرد
تا که سرانجام دلش برکشید
از نفس کلبه چومرغی برید
"حاج نجف" پشت در استاده بود
سفرده، همسا بگی آ تا ده بود
گفته شد آنجا همه از خوب و زشت
آنچه که در خانه او زمیند و کشت
بیشترین قسمت این گفت و گو
بود غم "ترگس" و طفلان او
با دشار "حیدر" و نا کا می اش
آن بدخا کشتن و بدنا می اش
"پنجه علی" گفت پس از آن شکست
شرم ده از قصد "حیدر" س است
آنچه که شد قابل تکرار نیست
طفل من و کودک "حیدر" یکی است
نیست اگر سایه "حیدر" به جا
هست به جا بنجه قدرت مرا
وای اگر شیخ خطای می کند
زندگی خویش فنا می کند

مویی اگر از سرشان کم شود
دهکده بر شیخ به ما تم شود
تا سر شب بزم سخن گرم بود
لحن سخن گفتشان نرم بود
شب که سرا زدا من دریا کشید
کشت یکی، سرخ و سیاه و سفید
"پنجه علی" جانب قا بق چمان
قا بق را داد دید آب روان
رشته، سکان ز زمین واستد
در دل تا ریگی شب، دور شد
فجر که از دامن مشرق دیدید
در افق افتاد سیاه سفید
چون همه شب "پنجه علی" بی صدا
قا بق را کرد به ساحل رها
لیک نه از سایه خود دست بیم
نی زبهم خوردن بال نسیم
شوفرا رباب بقرقی کرده بود
سایه زاندا رهم آنجا نبود
صید به دستوری ارباب بود
مختص سوقات ارباب بود
روز که برده دهکده گسترده شد
"پنجه علی" رهسبر جا شد
او که ز وضع عدل آ زرده بود
نیم شبان عزم سفر کرده بود
شیرا گر غربت دلگیر داشت
خرج گران کردن او می گذاشت
در عوض از محنت ده دور بود
پاک زبیکاری معذور بود
خفت جان کندن در روستا
بود ز آ زادی شهری جدا
از طرفی در پی کاری خطیر
بود سفر کردن او ناگزیر
با یه آن را ز که در سینه داشت
با کسی از سینه بیرون می گذاشت

آقای "وزیری" ظرف یکی دو ماه، ۳ میلیون تومان کلابرداری کرده کم شده بود، اما آشنا می دانستند که او بهتر از ثوران جایی بران مخفی شدن پیدا نمی کند.

البته، این کار اول و دوم آقای "وزیری" نبود، او را عفت سال پیش سر زمین کلابرداریها و با آن کشیدنها، از ارتش اخراج کرده بودند، شانس که آورده بود این بود که به علت الودگی روستا، در پرونده اخراجش موضوع حیف و میل اموال ارتش، مهم مانده بود و همه فکر می کردند اخراج "وزیری" بابت نمودن یا سهل انگاری بوده است. "شاطر آقا" که بیشتر از همه به جیک و بیگ طرف آشنا بود می گفت لامصب نطفه اش با دروغ بسته شده، این مرتیکه سروان کجا بود، عریف استوار افزارمند ارتش بود که در پست انباردارن تسلیحات خدمت می کرد، منتها ریب پست او سروانی بود.

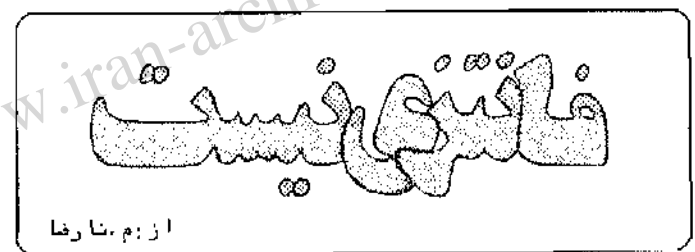
عاقبت عم این آقای "وزیری" را که آب شده و به زمین فرو رفته بود، در ماه چند "شاطر آقا" پیدا کرد. درست یک خیابان پشت محل فروشگاه، نبش پیچ، "وزیری" عکاسخانه مدرنی را خریده بود، یا آنجا شریک شده بود، شریک دیگر، خانم خوش آب و رنگی بود که با "وزیری" در عمان اپارتمان شیک عکاسخانه زندگی می کرد و از زن و بچه های جناب سروان سابق خبر نداشت. "وزیری" قول داد پول "شاطر آقا" را با حساب ربح آن برگرداند و خواهش کرد، که شتر دیدی، ندیدی!

ولی بدشانسی او بود یا کارکشگی همسرش، یک شب که پشت رل اتومبیل کورسی منتظر خانم شریکش بود تا به "آ یعلی" برود همسرش با دو بچه تخس سر رسید و گریبانش را گرفت و همزمان خانم شریک هم، با لباس شب از در ساختمان بیرون آمد. آقای "وزیری" که هوا را پس دید خانمها را به جان هم انداخت و پا روی گاز گذاشت و شریخت.

منتها کسی نمی دانست آقای "وزیری" کجاست. اما مردی که سالها قاپ قمارخانه ها شده بود حالا عم که مخفی می شد کجا می توانست باشد؟ گامی آشیان او در نمایشگاه های طرف ژاله و جاده قدیم صدایش را تلفنی می شنیدند که از یک "اکازیون" حرف می زد، و بعد در نقطه بی دور افتاده، قرار می گذاشت و شبانه، عینک دودی به چشم، اتومبیلی را که "اکازیون" معرفی کرده بود می آورد، از پنجاه هزار شروع می کرد و عاقبت به دوازده تا راضی می شد و معامله که جوش می خورد، فیش می زد. جالب این است که همه آشنا دوستش داشتند، فیافه حتی بجانیش حتی همسرش را گول می زد، اما به هر حال پول بود، و معامله و نمی شد غافل ماند تا با یک بیورش بردارد و به قمارخانه شناسی پناه ببرد. این بود که در این رابطه عم رفقا چارچشمی مواظبش بودند.

به حساب دقیق، تا آن روز که ۴۵ سال از عمرش می گذشت ۲۵ میلیون تومان نوبی قمارخانه ها نبوده کرده بود. "شاطر آقا" این حساب را از تعداد و رقم کلاه سایی که برداشته بود، نگاه می داشت. اجل بال سرش بر می کشید. معلوم نبود بالاخره کی مامور اجرائ عدلیه - که چاشنی خور او بود - اجرائ قانون را به اسکناسهای پشت گلی آقای "وزیری" ترجیح می دهد. سهم عکاسخانه را عم دوجا معامله کرده بود.

درست در سیاهترین روزهای پلیسی آقای "وزیری" اوضاع بنیم خورد؛ اعتصابهای عمومی شروع شد و بعد عم انقلاب و در این بازار آشفته، کم کم سر و کلاه آقای "وزیری" اینجا و آنجا پیدا شد. بازار شامی بود، و مثل هزاران آدم ریز و درشت دیگر از قماش خودش، آقای "وزیری" عم مانعی نمی دید که افتابی شود. منتها



از م. نارفا

جناب سروان و آقای سفیر

از میان شرکان نمایتگاه اتومبیل "سانترال" در امیرآباد، "وزیری" بود که فیافه غلط اندازی داشت. مستنصر، مهربان، کم حرف و نادره تو، همیشه عم او بود که دست آخر معامله را جوش می داد. بالا می نشست، پشت میز بزرگ و ژست مدیران می گرفت و با اینکه "همینه مست" بود مرکز چهره و حرف زدنش چیزی نشان نمی داد و حواسش کاملا سر جا بود.

"وزیری" در نمایتگاه پیدا نشد و دم غروب معلوم شد به دنبال یک باخت بزرگ تازه، برای بار صدم زن و بچدانش را به آسان خدا رها کرده و غیبت زده است. بین شرکان ریل "وزیری" بدگویی از او شروع شد. بیشتر از همه "شاطر آقا" کلافه بود. "شاطر آقا" که از همه به "وزیری" نزدیکتر بود، از نوکیسه سایی بود که مو را از ماست می کشید، و خیلی مواظب "وزیری" بود. با این وصف روز پیش یک قلم صد و پنجاه هزار تومان برای یک معامله به "وزیری" داده بود، و شب گذشته، "وزیری" باری را در قمارخانه با بعمین پول شروع کرده بود. منتها شرکان دیگر عقیده داشتند "شاطر آقا" جایی نمی خواند نه اب زیش برود.

در نمایتگاه مدتی بود که دیتر آقای "وزیری" همی نداشت، سهم او را به بدریج "شاطر آقا" خریده بود و "وزیری" در واقع آنجا لولوزی سرخوش بود و امزش از جریر کردن معامله در نمایتگاه می گذشت. سرکا داشتند از کشادبازیهای آقای "وزیری" حرف می زدند که سر و کلاه ماموران اجرائ دادگستری آنجا پیدا شد. آنها آمده بودند اموال آقای "وزیری" را ضبط کنند. ده سهم از سهام نمایتگاه و خانه مسکونی زن و فرزندانش، و حسابهای شرکت. زیاد طول نکشید که ماموران اجرائ صورتجلسه کردند. آقای "وزیری" سروان سابق، آه در بساط ندارد. نه سهمی در نمایشگاه و نه خانگی برای تصرف خانه ملک همسرش بوده است و آقای "وزیری" آنرا سد جا جداگانه به نام سه نفر قولنامه کرده است و بابت ان صدیق دریافت تمام پول خانه را نوشته است. و آن سه نفر باید بر سرخانه می که متعلق به دیگری است مشکلاتشان را با هم حل کنند.

هنوز صورتجلسه تمام نشده بود که خانم "وزیری" ناله گران به نمایتگاه آمد و دست به دامن "شاطر آقا" شد که این مرتیکه دلیل مرده با جعل سند، خونه منو به نصف قیمت در محصر و اشدار کرده، معلوم نیست ازین نتمه ها که دور و برش می پلکند کدوم غیر غیب خورده می جادر نماز رو سرش انداخته و جای من نوی محضر پای سند امضا گذاشته حالا خریدار آمده انتظار آورده که ظرف ۱۵ روز خونه رو تخلیه کنم!

جنگل گسترده بر روی دشت
گاه در آن چشمگلی می گذشت
مردوزنان پرسیده هرسوزندند
چندین قرقاول و آهوزندند
شوفرا رباب، لب جوی آب
کرده با بزمی پر آب و تاب
جمله نشستند بی عیش و نوش
"پنجه علی" گوش سرا با خموش
دورتر از آتش جایی خزید
گرچه نمی دید ولی می شنید
خنده و خوش طبعی و فریا دبود
جاذبه، سرکنی اضا دبود
عقوه گریبای پری لعبتان
موجزنان با تف می توانان
شور برانگیخته بود و سرور
لیک از وعیش و طرب بود دور
از زن شهری دلش آ زرده بود
شورجوانی به دلش مرده بود
هوش و حواس دکری داشت او
داشت به دل رازی ارجاست او
در پی این بودگان پرده پوش
برده براندا ز دنیا گوش هوش
هرچه سخن بر لب هرکس گذشت
جمله در اندیشه او ضبط گشت
آن سخنان خا صه که ارباب گفت
و آنچه که در پاسخ آنها شفت
عاقبت آن جمع طریناک و سا د
دل به رها کردن جنگل نهاد
خوب که انواع طرب ساختند
خرم و خوش جای بپرداختند
بردر "ارباب سرا" هرچه بود
شوفرا رباب شتابان ربود
نیز شکاری که از وی بود راست
تازه ازوماهی آزاد خواست
حالا در خلوت تنهای خویش
"پنجه علی" از بی سودای خویش
یک به یک آنها که سیردی به یاد
چینه صفت بر سرهم می نهاد
تا کرد مشکل خود واکند
وزسخنی حل معما کند

کرشودا فسانه تعدیل راست
تعهه تعدیل حدیثی جد است
مالک واریاب زروی صواب
هست مخیرکه کند انتخاب
جای پذیرفتن "تعدیل ملکا"
مشرب قانونی "تعدیل ملکا"
با ز خورد رده، حق نسق
قطع کند را بطله ما سبق
کوج دهد عده ما زا درا
حفظ کند ساکن متقا درا
ساکن ده، کا رکرده شود
دست وی از حاصل کوتاه شود
هست کنون نقشه ارباب تو
جاره کاری که بود در گرو

شا هک با یاری آیات قم
گشت کمر بسته کنسرسیوم
نقش "امینی" که پی ازال "نفت"
شده جا شیر به "دلال نفت"
دا عیه خلق که شد با یمال
مزدخیانت، که نصیب رجال
وحشت ورعی که فما را گرفت
تا که ز نو قدرت شها گرفت
موج جدیدی که هویدا شده است
باز "سیا" گرم تنگ شده است
شیر که بر مشغله و ما جرات
ده که ازین مسئله راهش جداست

"پویه" به او گفت: چهل سال پیش
حزب دموکرات در اهداف خویش
بر لده هقان که زمینی نداشت
مدخل تقسیم را ضی گذاشت
لیکا "رفا خان" که به قدرت رسید
شدستم و محنت دهقان شدید
سنت ارباب بی ده کرد گل
گشت "رفا خان" خودش ارباب کل
حال... که گردیده ز نوروزگار
وضع شود دولت او گذشته زار
از غم دهقان نه، که در حفظ شاه
کرده "سیا" نقشه خود رو به راه
ورنه "امینی" که خودش مالک است
از چه کمر در پی "تعدیل" بست؟
صحبت "تعدیل زمین" قصه بی است
دولت را جرات تعدیل نیست
معنی تعدیل زمین روشن است
آنکه کند گشت، از خرمن است
هر که نسق دارد در روی خاک
حق نسق دارد بر روی خاک
مجری قانون به وکالت از
همراه ارباب کند گفت و گو
گیرد از ارباب زمین با بها
باز فرود بر عایا جدا

"پنجه علی" خوب که سنجید، دید
فا طله بی هست در اینجا پدید
هر چه که ارباب بر سر پرودغا
بودی فرصت و واقع گرا
"پویه" که از سابقه آگاه بود
بی خبر از حال که در راه بود
اوسط و این دو کتون از دو سو
دستنی و دوستی رو به رو
داشت رهی زره ارباب دور
لیک ره "پویه" و او بود جور
"پویه" که پیردانش و بی تاب بود
کاش به هشیاری ارباب بود
"پنجه علی" سینه تشویش داشت
شهر به سر مشغله خویش داشت
گرچه بسی بود گرفتار رده
ما ندرده غافل و از کار رده
آنچه که میخواست اساسی نبود
منشاء تغییر سیاسی نبود

شام که برخاست زدشت کبوه
"پنجه علی" دیگر در کلبه بود
"ساتام"



خسر الدیبا والاخره
پس از مدتی تا به پیردانی
"پوزیسون" خارج از مردم "در باره"
مرک خمینی، با لخره خمینی مرد و
خدای اسلام عزیز، به علت علاقه
مفرط به او، اجازه داد که خودش
بهشت وجهتم و برزخ را نگاه کند و
هر کدا مرا پسندید، برای اقامت
برگزیند.
بدهیها ست که خمینی اول به
سراغ بهشت رفت و آیت الله طالقانی
را دید که جلودر آن ایستاده است.
خواست وارد شود، طالقانی جلو او
را گرفت و گفت:
"هیچ ملاحظاتی نیست که به
اینجا بیاید، چون تمام جوانان
مبارزی را که گشته اید، منتظر
هستند تا شما را ببینند."
مرحوم ما امامت، تا چسار به
طرف جهنم رفت. ما آنجا هم دیدیم
که آیت الله بهشتی جلودر ایستاده
و اشاره می کند که:
"زودتر از اینجا تشریف
ببرید، چون شام اطفال و جوانانی
که با وعده بهشت شما به اینجا
آمده اند، منتظرند تا دقای دلشان
را سران خالی کنند."
اما م جاران، با سرعت هر چه
تواند از جهنم دور شد و به تنهایی
جای باقی مانده، که برزخ بود،
مراجعه کرد و در آنجا "مش قاسم"
مستخد "دا ئی جان نابلتون" را
دید که جلودر تکبانه می دهد.
مش قاسم، تا خمینی را دید،
بدو، خودش را به داتی جان
رساند و خبرش کرد. داتی جان
نابلتون، با شنیدن خبر، از جا
پریودتا دزد:
"تفنگ منو بیار که انکلیسیا
اومدن" - ملبورن: "م. مسافر"
در عملیات والفجر ۲۹۷۵۴ که
سیا هیان اسلام موفق به عبور از
مرز و تصرف بخشی از خاک مدا میان
کافر شوند، کرب نره، در محل حاضر
شد و در روی خاک افتاد. ارتش
اسلام که در حیرت مانده بود، از
ایشان حکمت را بر سید.
کرب نره گفت:
- این همه مه دام به خاک می
تجا ور کرد، حالا هم ما می خواهیم
خورد به خاکش تا ورگونیم.

بگوئید یکی از خانه های طاغوثیان را که صادر کرده اند، بدون
اجاره به ایشان واگذار شدند تا با زن و فرزندانش زندگی کند و
به یاد خدا باشد. دیگر چه؟
- باقی سلامتی وجود مبارک امام... و بگوئید مجدد به دست آقای...
ببرون در آفری "وزیر" می نمود که برای اجرای او امر
امام فردا در تهران به آنجا مراجعه کند. و روز بعد که به نشانی
می رود سر به دستور ابلاغ شده است.
او حاد راستی هم در وقت سروان است و حضون معوقه عشت
سالدارش را حواله کرده اند که سر به پانصد هزار تومان می زند و
پانصد هزار تومان از قرض او هم از محل حساب ۱۰۰ به صندوق
دادگستری حواله شده است. منتها از میان طلبکاران او مرد می خواهد
که برود و طلبش را وصول کند. در "فرمانیه" هم یک ویلای مجلل
به او واگذار کرده اند و اجازه داده اند تا پنج خانوار از کسانی
که مستحق و صالح تشخیص می دهد به دفتر امام معرفی کند و در
ویلای جا بدهد.
تکلیف "وزیر" با کار ارتشی از اول روشن بود، شش ماهی رفت
و همین که فرصت یافت پرونده های تازه درست کرد، سایقه عم
رو تند و دسته گل های تازه و دسته گل های کهنه روی هم انباشته گردید
و از نو از خدمت اخراجش کردند. با طلبکارها از موضع قدرت رو به رو
شد و با یک میلیون تومان نفقه نسبه، مصالحه کردند و گال دادگستری
خوابید و باز آقای "وزیر" ماند و نماینده های انتمیبل و چیزی
که برایش سه سال پایید ویلای مجدد خیابان "فرمانیه" بود که
همسایگانش را عم خودش با گرفتن سرقفلی به نام مستضعف به
دفتر امام معرفی کرده بود و بین بیست تا پنجاه هزار تومان از
عمر کدام گرفت بود. البته آقای "وزیر" به کسی نمی گفت ولی
نه دلش دنبال راه قانونی بود که به کمک یکی از "آقایان" ویلای
واگذار را یک جوری تبدیل کند. خوابی که تعبیر نشد.

یکسال پیش، از بنیاد "مستضعفین" نامیدی به آقای "وزیر"
رسید که برای مذاکره به بنیاد مراجعه کند. آقای "وزیر" سر ساعت
مقرر با ریش ناتراشیده و پیراغن بی بیه، روانه بنیاد شد. آنجا،
او را از چند میز و اتاق گذراندند و بعد پیش رئیس قسمت رانمایی
کردند. وقتی که وارد اتاق شد، غیر از رئیس، آقای موقر بلند بالایی
را دید که چهره اش را آشنا یافت. ظرف چند روز گذشته مکرر این
آقا را دور و بر خانه اش دیده بود. یک لحظه چیزی در ذهنش خلید،
ولی به رو نیامد. خوش و بشی و معارفه بی، و معلوم شد که آقای
پرویز مختار السلطنه از خانواده های با اصل و نصب قدیمی است و جزو
روسای ارشد وزارت امور خارجه است و مدنی معاون وزارتخانه بوده
و سابقه سفارت های متعدد در اروپا و آمریکا و آسیا دارد، و در این
سالها مقیم آمریکا بوده است حالا با اجازه از محضر امام، برای
خدمت به جمهوری اسلامی به کشور بازگشته است. هیچ لکه سیاهی
در پرونده درخشان خانوادگی و شخصی ایشان نیست و قرار است
تمام اموال ضبط شده ایشان از جمله خانه بی که تحویل آقای "وزیر"
است سالم و بی نقص به ایشان تحویل داده شود.
از طرفی آقای "وزیر" هم متدین و مرد محترمی است و سابقه
روشنی از نظر انقلاب دارد که دستور مستقیم دفتر امام برای واگذاری
این ویلای او صادر کرده شده است. رئیس زیاد طول نداد و به
همین اندازه اتفاقا کرد و آقای سفیر سابق و معاون اسبق وزارت
خارجه از او خواست بعد ازین معارفه اجازه بدهد موضوع تحویل
بقیه در صفحه ۱۱

مشکلانی باقی بود و طلبکارها که دست نمی از خود او نداشتند،
لحظه ای او را ول نمی کردند. یکبار یکی از طلبکارها به شوخی گفت:
- جناب سروان! کاری نداره، برو قم خدمت امام، سهمی نفتی
از آقا بگیر، بیا قرضو بده!
"وزیر" که در عین دائم مستی، همیشه غنیمت بود و در موقع
شناسی کمتر نظیر داشت، حرفی نزد، فقط خندید. اما یک غفند
بعد، در نمایندگانه "اتو سانترال" سر و کله جناب سروان "وزیر"
در لباس خدمت ظاهر شد و برق از چشم همکارانش پرید. عمده حیرت
کرده بودند، اول شوخی شروع شد و بعد سئوالها مساله را روشن کرد:
در گرما گرم تلاش و بحث گروه های سیاسی، برای رژیم آینده
مملکت توی سر زندنی و درگیر بیای مکتبی آنها در تهران، آقا در قم
کار ایجاد افکار عمومی به سبک "رفا خان" را بی سر و صدا شروع
کرده بود و یک هفته بود که آخوند های مامور، از سراسر مملکت، زائر
و مسافر به قم روانه می کردند و در تهران و در شهرهای بزرگ و کوچک
اموال فراوان از پامبری بود که معارفه می شد، و اندوخته حساب
۱۰۰ و موجودی حسابهای صادره شده پشتوانه "آقای" امام شده بود.
در قم، مردم را از پشت در خانه آقا تا چند کوچه تنگ و یک
خیابان کوتاه روی هم انباشته بودند و در کنار یک کوچه، بین بیست
دیگهای بزرگ ایگوشت سر بار بود که ظهر و شب، منتظران را سیر
کنند. جمعیتها از دعوات و شهرها سرازیر شده بود، دنبال تفاق
دنبال مشعل کشایی و دنبال شفاعت می گشت و گاه دو روز یا بیشتر
در کوچه و خیابان قم سرگردان می ماند تا نوبت به او برسد. توی
حیاط قدیمی بریز و بیاش و برو بیای سرسام آور بود، جمعیت،
دسته دسته در ردیفهای پنج نفری از فاصله ده متری تا در حیاط
راهنمایی می شدند، و از دالان کوتاه نگذشته وسط راه، به آتانی
چار نری قدم می گذاشتند که "آقا" روی ششکجه بی لای "شاه نشین"
نشسته بود و چند نفر با کاغذ و دفتر دو طرف "آقا" ایستاده بودند
تا هر چه از زبان "آقا" خارج می شود بنویسند.
تازه واردها، تعظیم کتان جلو می آمدند، اسمشان را می گفتند و
زانو می زدند و دست "آقا" را می بوسیدند و مشکلاتشان را با "آقا"
در میان می گذاشتند و کاشب های ایستاده، جلوی نام هر کدام
دستورهای "آقا" را ثبت می کردند و دسته که کارش تمام می شد
باز دست "آقا" را می بوسید و دعا می کرد و از در دیگر بیرون می رفت.
تمام این برنامه یک ماه بیشتر طول نکشید و آقای "وزیر" که انتتت
خوب می گرفت، درست در گرما گرم ممرکه یعنی روز اول هفته دوم
برنامه "آقا"، در لباس ارتشی به خدمت ایشان رسید با عیان
ملاطبت و قیافه حق به جانب دست "آقا" را بوسید و مشکلاتش
را به عرض رساند:
- از ارتش به جرم نافرمانی، عشت سال پیش معلن شده ام.
- بگوئید ایشان را فوری به خدمت برگردانند و حقوق معوقه اش
را هم بچکا بدهند.
- برای خرج معاش و گرفتاری کسب و کار پد همکار شده ام و نزول
روی نزول باید به حکم عدلیه سه میلیون تومان اصل و پانصد هزار
تومان جریمه تاخیر و خرج دادگاه بپردازم.
- بگوئید ریاخواران را تعقیب کنند و بدعی ایشان را هر چه
می ماند، قسمتی را از حساب ۱۰۰ و باقی را با قسط بندی به مقداری
که می تواند بجهت ماهانه بکند به طلبکاران بدهند.
- خانه برای سکونت ندارم. خانه همسرم را هم طلبکاران
برده اند و از صدقه سر انقلاب است که من نتوانستم از مخفی گاه
ببرون بیایم.

شورا پورا

مسئولیت مقالات چاپ شده در این صفحه با کرام الکاتبین است

جنسیت (هم) مال خراست

انگیزه اقتصادی دارد. بیچاره‌ها خردند، و چون اقتصاد هم مال خراست خردی فکر می‌کنند و برای اعمال ما غیرخران دنبال انگیزه اقتصادی می‌گردند. چقدر این مارکسیست‌ها یعنی در واقع خرکسیست‌ها بیچاره‌اند. حرفهای امام است و پیروان ایشان در اینجا به پایان می‌رسد. ولی ظاهراً این تنها مارکس نبوده که یک چیز خردی را در جامعه انسانی داخل کرده و این اشرف مخلوقات را به حیضی حیوانی متزلزل داده است. چرا که اخیراً معلوم شد آقای دیگری به نام فرید نیز در تاریخ (یا ماقبل تاریخ) پیدا شده که چیزهایی درباره جنس و جنسیت گفته و با همی مثلاً مدعی شده که آدم‌ها با هم رابطه جنسی برقرار می‌کنند، و نظریه‌ها در این باب سرهم کرده! و به خورد خلق الله داده است.

حتماً این کلمه قصیر امام امت را به یاد دارید که اقتصاد مال خراست است. امام البته که خود هیچ کار اقتصادی نمی‌کند، یعنی هیچ کار "خرکی" نمی‌کند. نه علف و یونجه می‌خورد (خون به مزاج ایشان سازگارتر است) و نه زیر بار کسی می‌رود و یا چیزی به کسی می‌رساند. و اگر برخی گفته‌اند که اقتصاد علاوه بر علف و یونجه‌خواری شامل تولید و توزیع و مصرف و این چیزها می‌شود اشتباه کرده‌اند. مگر آدمی خر باشد و یا خراستی که دنبال این چیزها برود، خر کار اقتصادی خود را می‌کند و یا کمال خوشوقتی که می‌آید و آغ می‌رود و کاری هم به این کارهای غیر اقتصادی ندارد.

پیروان امام امت البته بعداً کشف کردند که آدمی به نام مارکس در تاریخ پیدا شده و چیزهایی در باب تولید و توزیع و مصرف گفته و آنها را اقتصاد نامیده‌اند و عده‌ای هم از پس او آمده‌اند که خود را مارکسیست می‌نامند و چیزهایی از این قبیل بهم می‌یافتند. پس نتیجه گرفتند، که هرکس از تولید و توزیع و مصرف و از این قبیل چیزها سخن گفت از همان مارکسیست‌ها است و می‌خواهد آدمی را به عرصه خری متزلزل دهد. ایشان مثلاً می‌آیند و حرفهایی در باب رابطه عرضه و تقاضا و با تورم و بی‌کاری بهم می‌یافتند و از همه اینها بدتر شعار مثلاً نان و آب می‌دهند. آخر طوری که حضرات کشف کردند تا قبل از پیدایش این آقای مارکس هیچ آدمی به فکر این حرفها نبوده است. خدا روزی هرکس را سزوی می‌خواسته می‌رسانده است. یکبار ز ثروت چون قارون می‌کرده و دیگری را به تانی جگر خون و اصلاً آدمی همیشه دنبال معنویات بوده، نه چیزی می‌خورده، نه لباسی می‌پوشیده، نه تولیدی داشته و نه مصرفی. و بعد این آقای مارکس آمده و سوسه‌ها انداخته، و حالا می‌بینی یکی بانک دارد و با پول بازی می‌کند و دیگری نان و مسکن می‌خواهد. و بعد هم تا ما می‌خواسیم به معنویات انسانی خود بپردازیم و در راه مکتب کار کنیم، اسلام را به حکومت برسانیم و آن را به کشورهای دیگر نیز صادر کنیم می‌گویند این کارها حتماً

و عطریات کمترین تاثیر در تحریک خواهران نداشت است. برخی دیگر بر آنند که چون خواهران از نعمت بیخ‌گاه پیش نیامده که عضوی از آنان در این باب چیزی بگوید و برادران را از این تحریک کاری برحذر سازد تا آنان نیز سر و مو پوشیده دارند و عارضی نزنند و زینت و کراوات به خود نیابند. به‌عراول، چون آنچه آثار مکتوب برجا مانده عمه از برادران است و اگر اثری از خواهری باقی است استثناً کسی بوده که حرف برادری را تکرار کرده و جز آن چیزی نگفته است، برای ما آلودگان به آموزش‌های حیوانی فریود را همی برای احراز حقیقت باقی نمانده است و ظاهراً الله اعلم بحقایق الامور.

باری این خواهران و برادران چون بوم رسیدند صمیمیت شدید از خود نشان می‌دادند. نتنها یکدیگر را می‌پوشیدند و خواهرها نیز یکدیگر را، و هیچ خواهر و برادری حتی از روی لباس یکدیگر دست نمی‌زدند. ایشان البته چون راهی‌ها نبودند که در راه‌های جداگانه زندگی کنند. بلکه گاه می‌شد که چند خواهر و برادر در یک خانه مشترک که آن را خانه تیمی می‌نامیدند بسر می‌بردند ولی در آنجا نیز خواهرها و برادرها کوچک‌ترین احساس جنسی نسبت بهم نمی‌یافتند و بخصوص خواهران هم چنان در عیث باقی می‌مانند. گاه می‌شد که خواهر و برادری با هم "ازدواج" می‌کردند، ولی از این که این ازدواج جنسی هم داشته هیچ مدرک تاریخی در دست نیست. تنها مدرکی که در دست هست نشان می‌دهد که خواهر و برادر ازدواج کرده در کنار هم ایستاده و عکس گرفتند و یا دست هم را گرفته‌اند و به‌هوا بلند کرده‌اند. و این - یعنی دست به دست هم دادن - گویا پس از ازدواج مجاز شناخته می‌شده است. اگر بجای محصول این ازدواج‌ها بوده البته هیچ دلیلی بر برقراری رابطه جنسی بین زن و شوهر بشمار نمی‌رود و بلکه به مصداق آیه شریفه خلق الانسان من علقی، خداوند تبارک و تعالی، بجهه آدمی را از چیزی به نام علق می‌ساخته و در رحم مادر قرار می‌داده و سپس به مصداق آیه شریفه و یصورکم فی الارحام کیف یشاء آنان را (اگر می‌خواست) به عیقل پدر و مادر می‌آراسته است. تا این که در جامعه آدمی کسی پیدا شده به نام فریود که گویند به اقرار و اعتراف خودش از تسلیم میمون بوده است. از این آدم اطلاعات دقیقی در دست نیست، ولی او ظاهراً کسی بوده که برای اولین بار در جامعه بشری چیزی به نام جنسیت را پیش کشیده و عمل حیوانی رابطه جنسی را که تا آن زمان در جامعه انسانی اصلاً شناخته شده نبوده به آدمیان سرایت داده است، و لذا عمده

کسانی که به این صفت حیوانی آلوده شده‌اند فریودیست نامیده می‌شوند. گویند فریودیست‌ها هم چون حیوانات به هم میل جنسی پیدا کنند و بخصوص زن و مردشان به معاشرت و مغالزه و محاممت با هم بپردازند و از آن لذت‌ها ببرند. فریودیست‌ها در تاریخ آثار زیادی از خود به‌نشر و نظم بیادگار گذاشته‌اند. آثار آموزش‌های حیوانی آنان در غالب نوادین شعری شاعران دور و نزدیک به چشم می‌خورد. البته در این که خود مولفان این آثار فریودیست بوده‌اند یا خیر اختلاف نظر وجود دارد. گروهی بر آنند که بیشتر بزرگان شعر و ادب انسانهای وارسته و عارفی بوده‌اند که عیج گاه حول و حوش مسایل جنسی نگشته‌اند و اگر اشاراتی به زلف یار و شاخه نبات و معشوق مه‌پیکر و سیمین ساق در آثار آنان دیده می‌شود این همه از دستبرد فریودیست‌ها در آثار ایشان پدید آمده است. ایشان در تأیید نظر خود استدلال می‌کنند که حتی کتاب آسمانی قرآن که عقلاً محال

حول مسایل بهیمی جنسی بگردد اگر در جاهائی از حوران فراخ چشم و یا دخترگان باکره شیفته مجامعت که پستانهای چون انار دارند یاد می‌کند نشان می‌دهد که از دستبرد فریودیست‌ها در امان نبوده است. ولی گروهی دیگر نیز عقیده دارند که پیدایش فریود قبیل از اختراع خط و کتاب بر می‌گردد و آموزش‌های بشر سرایت کرده و کلیه آثار مکتوب موجود در جهان کار فریودیست‌ها است. به‌مرحله فریودیست‌ها نه تنها خود چنین‌اند که همه آدمیان دیگر را نیز به گیش خود پندارند و تصور کنند که همه آدمیان فریودیست‌اند غافل از آن که هنوز آدمیان اصیلی هستند که فریودیست نبوده‌اند و نشده‌اند. به‌هیچ گاه حول مسایل حیوانی از قبیل جنسیت نگردند. ایشان اگر ازدواج هم می‌کنند کوچک‌ترین دلیل جنسی یا عشقی ندارند، چراکه اصلاً مساله عشق و جنسیت در مخیله آنان خطور نمی‌کند. ایشان یا کمتر از آنند که به این بقیه در صفحه ۹

گرک و گله و چوپان

ایران از گوسفند هم بی‌دست و پیا بر است و چوپانی ما شنده مسعودان - یا خمینی، هیچ فرقی نمی‌کند - با بدبایک جویدست با لای سرا و با شنده هم‌گرگ را براند و هم‌گاهی سوزی کرده، گوسفندها بزند که یک وقت هرز روند و یا علف هرز نخورند.

"شفقت بر گرگان سیزدندان ستکاری بود بر ملت ایران" از سخنان خدایگویی پیغمبر مجاهد مسعود رجوی.

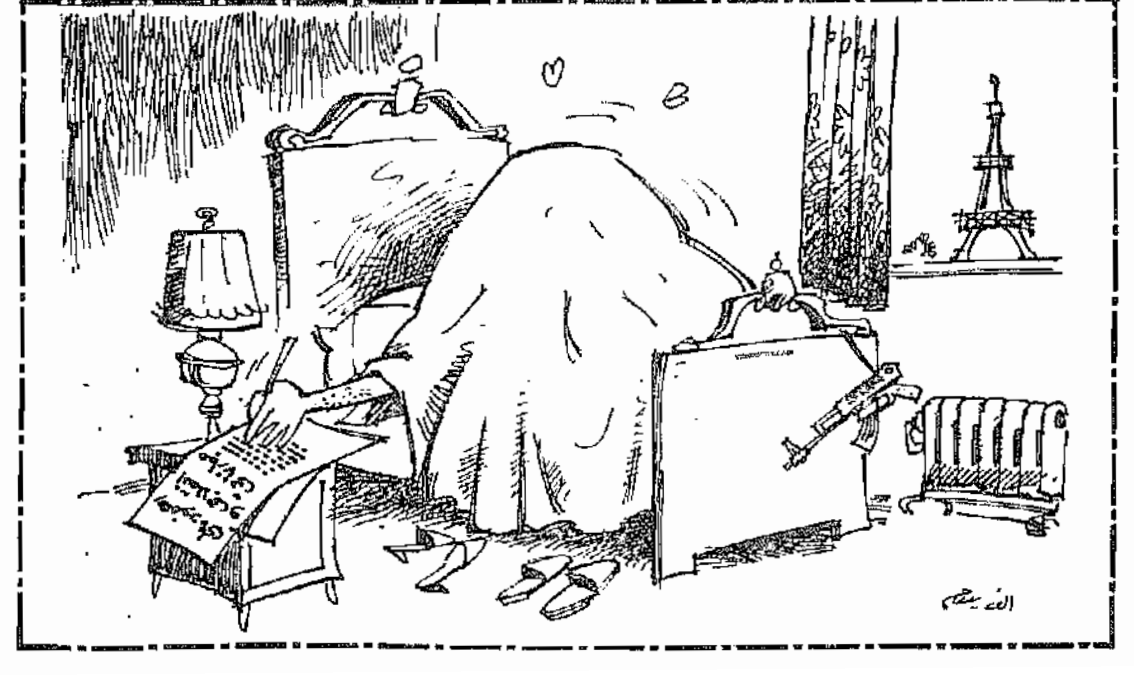
ما، در قافای، ضرب المثل‌ها، داریم در باره "ضرب المثل‌ها، و آن این است که "در مثل مناقشه نیست" و معمولاً این را وقتی به کار می‌برند که می‌خواهند ضرب المثل‌ها بگویند که اگر دقیقاً با مورد کاربرد آن مقایسه شود، معنی نا جور می‌شود. مثلاً "بنا بر این، برای رفع سوء تفاهم، می‌گویند "در مثل مناقشه نیست" یعنی که "در مثال زدن دقت وجود ندارد." حالاً ما این مقدمه "قا خانته" بر می‌گردیم به سخنان خدایگویی مسعودان، ایشان، یک شعر فارسی را که ضرب المثل شده است و اصل آن چنین است: "ترحم بر پلنگ را نیز دندان - ستکاری بود بر گوسفندان" خواسته‌اند در مورد گوسفندان و مردم ایران به کار ببرند. قاعدتاً، اگر یک آدم غیر خدایگویی می‌خواست این کار را بکند، این جور می‌گفت: "در مثل مناقشه نیست اما در مورد ما را کردن با آخوندها در قبال ظلمشان به مردم ایران باید گفت: ترحم بر... و باقی شعرا می‌گفت که بگوشت خدای نکرده، شونده خیال نکنند که گویند: داره از مردم ایران به عنوان گوسفند، و از آخوندها به عنوان پلنگ پیساده می‌کند، بلکه فقط مضمون ضرب المثل مهم است.

دموکراسی بالا آور

یک ضرب المثل نیمچه عسری می‌گوید "بصرف الذی عرفت بیکلامه" یعنی "مدعی دموکراسی را از سخنش بشناسید." می‌دانیم که آقای مسعود رجوی، همه‌کاره، "شورای ملی مقنا و مست" و نخست وزیر و سرخنگوی این شورا، ضمناً مجری دموکراسی در ایران این شورا هم هست. ما که هنوز آقای رجوی را - علیرغم احساس ایشان - در حکومت ایران ندیده‌ایم، و بنا بر این بناچار می‌نویسیم که دموکراسی را از بیخوردن‌های ایشان با ما آشنان فعلی دریا بیم. در جستجوی جوشی که این او خرد سخنان ایشان برای یافتن نوع خاص دموکراسی شان را شنیدیم، به سخنان ایشان از ایشان بر خوردیم که در کل خطاب به چپ - و به قول خودشان "چپ" شما بان - و در جزء با شما به سازمان چریکی فدائی خلق ایران این مورد فرموده بودند، ایشان در این مورد فرموده‌اند: "شما را به آنچه می‌کشیم که این کلمه را با لا بیاورید که دشمن اصلی کیست." خوب، به گمان ما، آقای رجوی این حرف را در مقام آ پوزسیون می‌زند، یعنی که برای رسیدن به حکومت، در دربار غ سبزنشان می‌دهد؛ و در دست در جلو همین دریغ سبز، با استفا ده از دموکراسی، آن هم در غربت، می‌خواهد با جریکها جوری رفتار کند که "این کلمه را با لا بیاورند." حالاً، چه جوری می‌شود با دموکراسی کسی را و او را رگرده با لا بیاورد، خودش مستلزم داشتن قدرت تخیل بسیار قوی است که ما متاسفانه فاقد آنیم.

اما، از قضا، روزگار، گوینده این مطلب با بد مسعودان با شدا افکار مذهبی خودش. در این حالت هم تصور که دیدید، ایشان چون نمی‌خواستند است خواننده را دچار سوء تفاهم کنند، خیلی راحت، کلمات نا مناسب را با کلمات "مناسب" عوض کرده است؛ یعنی که چون آخوند را حاضر نیست "پلنگ" ببیند، این کلمه را با "گرگ" عوض کرده است تا درنده خوشی زشت گرگ را جایگزین درنده خوشی زیبای پلنگ کرده باشد. ضمناً، در این تغییر، تمسح بجایی هم در اصل شعور صورت داده است و آن متاسفانه بیشتر گرگ و گوسفند است و گوسفند.

در طرف دیگر این معادله نیز تمسح "مناسب" دیگری صورت گرفته که همانا تغییر "گوسفند" است به "ملت ایران". علت این تغییر هم نیست که در آن طرف معادله اطلاعات رسا ندیم: "گوسفند" که نما دملطوب میت و بی‌پنا می‌در برابر پلنگ و گرگ است، با تغییر آن به "ملت ایران"، هم بی‌پنا می‌دهد و مملو میت بیشتری را نشان می‌دهد. هم، از دیدگاه مصلح، مناسبت هم است؛ یعنی که اگر می‌گفت "گوسفند" لابد این تصویر وجود می‌آید که این حیوان بی‌پناه، گاهی پای گریز هم دارد و با غت از زمین رفتن مشهور ضرب المثل می‌شود؛ در حالی که "ملت



باروسلاو هاشک

شوایک، سرباز خوب



نرخه منوچهر محجوبی

آنچه در شماره بیست و نهمین... در سال ۱۹۱۴، مردمانه، دوک سرباز و برادره...

شوایک، سرباز خوب وارد جنگ بزرگ میشود (۲)

هر کسی با دا بجا و آنحوه عواد... لبوا نوسرمی کنم، ولی سارا نه وو...

سرسا بدر، دوساره سرکت سر... ابل مطلب... درسا را دوو سرت هانودن...

مشتی، مستری، مستری، ولوتیک ناسه... واسه آدم گاسی سیده من، ساسنت به...

شوایک با لخدای جواب داد... منظور من؟ منظورم خوسویه...

میرت هوک بفرودش، هینگی از س... سنی خریدومی گفت: ایس برهمون...

مقا بسه های عجیبی می کسی... اول را حجه تردیدت حرف می رسی...

سرسا بدر، دوساره سرکت سر... ابل مطلب... درسا را دوو سرت هانودن...

مطاری پیدا تمیشه، چیزای که آدم... با خودش فکر می کنه که نفعش...

سما خیار می کسی اعلیحضرت... هما بوسی، به همین سادگی از سر...

شوایک به همکار این پیشکوهی... پیغمبر گویه، بسکای رربا می نمود...



پتیاه جنسیت (هم) مال خراست

گونه اعمال فریبدهستی الهوده... شوند. آنان سرتاسر زندگی خویش...

سرسا بدر، دوساره سرکت سر... ابل مطلب... درسا را دوو سرت هانودن...

عجب، چه حرفهایی زد؟... نمی تویم، چون میسکی...



آهنگر و خوانندگان پوزش تکراری!

این بار هم با همه کوششی که کردیم، وبسایت شبکه بخش قابل توجهی از مطالب این شماره را ریفیعی از هواداران سازمان چریکهای فدائیان خلق ایران تا پیک کرد، به علت های گوناگونی انتشار آهنگر با زهم به تعویق افتاد. ماضین پوزش خواهی از خوانندگان گرامی، امیدواریم که این آخرین تا خیر آهنگر باشد. قابل توجه فرستندگان مطلب:

کاریکا تورها، قصه ها، شعرها، مقاله ها، نمایشنامه ها، فیلمها، موزیک ویدئوها، و غیره برای درج در آهنگر فرستاده اند. به دست ما رسیده است و اگر نمونه ها را از آنجا که در این شماره نمی بینید، به این دلیل است که تا خیر انتشار رسب اعتراض کردن مطالب و کمبود در آهنگر بوده است و از آنجا که رسالی شما را قابل چاپ با شد، در شماره آینده استفاده خواهد شد.

لندن: م. الفبا آهنگر، کتابخانه نداد ردوینا بر این، متاسفانه به جایی به نام "کتابخانه آهنگر" نمی توان مرا چه کرد و کتابها را دید و انتخاب کرد، اگر علاقه مند به خرید کتاب از ما هستید، از میان کتابهای اعلام شده در پائین همین ستون، هر کدام را که می پسندید، انتخاب کنید و با ارسال وجه آن کتاب را با پست وصول نمائید. ضمناً شما و دیگر خوانندگان آهنگر توجه داشته باشید که ما جز کتابهای اعلام شده در ستون "این کتابها را از آهنگر بخواهید" کتاب و نشریه دیگری برای فروش در اختیار نداریم.

دامنا رگ جمعی از ایرانیان مقیم در آمریکا - دوستان عزیز، آنچه در مورد نشریات آهنگر خواسته اید همانی است که همواره در روزنامه مندرجات، متاسفانه اطلاعاتی افزون بر آن نداشتیم.

لندن: مطالب کاریکا تورها پست رسیده ولی متاسفانه خیلی دیر شده بود. با زهم بفرست.

سوئد: پرفقای "جنگل" کتابهای درخواستی شما منتهی است که ارسال شده. لطفاً سری به چاپخانه سوئد بزنید. ما به مشکل در آنجا با شد. اگر با زهم نرسیده بود، بنویسید تا یک سری دیگر برای پتان بفرستیم ولی ما هیچگاه کتابهای ارسال را سفارش نمی فرستیم و در نتیجه اکثر چنین مشکلی پیش بیا پدیدستمان به جایی بند نیست.

آلمان: زهرت، بهای اشتراک آهنگر در صفحه ۲۴ خراجب شده است.

چاپخانه ای ایرانی در مکزیک

چاپخانه روزنامه پارس، مکزیک

چاپ و طبع: ۰۰۰۰
طراحی و چاپ: ۰۰۰۰

Printing & Design
4 Maclean Road, London
W14 9PL, Tel: 01-602 7562

paka

کفش کتانی و لباس گرم

بیشترگان قهرمان کرد برای مبارزه با رژیم جنایتکار جمهوری اسلامی احتیاج به کفش کتانی و لباس گرم دارند. کمکهای خود را به هر طریق که می توانید به کمیته کردستان ایران برسانید. همچنین برای اطلاع بیشتر از فعالیت های کمیته بانثانی زیر تماس بگیرید:

کمیته کردستان ایران لندن

نشانی:
BM Box 1333
London WC1N 3XX
ENGLAND

هتلبانک:
The Kurdistan Committee
Account No. 0071231078
(56-00-31)
99 Tottenham Court Rd.
London W1

کمک مالی به آهنگر

هلند: حسن: ۱۰۰۰ فلورین
فلوریدا: م. ن. ۳۰۰ دلار برای کمک به خرید ماشین تحریر. تهران: نسیم (از طریق سوئد) ۱۰۰۰ گرون برای خرید ماشین تحریر ۲۰۰۰ تکران: طرفداران آهنگر ۱۰ دلار

آمریکا: E.E. ۵ دلار
دالاس: و. هوادار سففا ۲۰ دلار
آمریکا: "رجوی - آهنگر، آهنگر - رجوی" ۱۰ دلار
کانادا: مشترکین آهنگر (برای خرید ماشین تحریر) ۲۲/۶۵ دلار
کانادا: ع. غلام - برای خرید ماشین تحریر ۱۵ دلار
داری: د. ی. ۶ پوند
لندن: پرسلیک و پیوس ۱۳ پوند
سوئد: منصور - ع. ۹۷۷ گرون (برای خرید ماشین تحریر)

دموکراسی بالا آور

می کند، در مورد مبارزان "پرتخ" موفقیتی به دست نمی آورد. بنا بر این، خیال می کنیم با آن نوع تجربه شده از "دموکراسی" نمی شود. این گونه افراد را وادار به بالا آوردن کرد.

در اینجا است که ناگهان فکر تازه ای به مغز آدمی می رسد که تا کنون تجربه نشده است: نشان دادن ویدیوی عروسی! این نوع وادار کردن مخالفان به "بالا آوردن" نوعی است بسیار دموکراتیک و بسیار تازه که از هم اکنون کلیه اعضای "جبهه" نا متحداً رتاجعاً از جمله آهنگر با شی - با پد خود را برای ویدئو شدن با آن آماده کنند، چون تا کنون، کسی نمی توانست آن را وادار به تماشا و این ویدیو کنند، اما اگر در آینده، مثلاً آهنگر با شی را نوی یک سلول زندان می کنند و وادارش کنند که آن ویدیو را تا آخر تماشا کند، یا می توانند مطمئن باشند که هر چه در شکم وادار لاشخا هد آورد، بسیار رعیید خواهد بود، یعنی ما یکی چنین ترحمی نخواهیم دید!

این نشریات به آهنگر رسیده است:

آزادی ایران / شماره ۱۱
ارگان آزادیخواهان ایران
مهر ۱۳۶۴ / بها: ۵ فرانک

راه آینده / شماره ۱۴
ارگان سازمان راه آینده
مهر ماه ۱۳۶۴

کمونست / ۲۲ / شهریور ۶۴
ارگان مرکزی حزب کمونیست ایران
رسانه / شماره ۴ / مهر ۱۳۶۴
نشریه خبری کمیته خارج از کشور
حزب کمونیست ایران

کار / شماره ۱ / شهریور ۶۴
ارگان سازمان آزادی کار ایران
(فدائی)

طرح برنا / شماره / سازمان آزادی
کار ایران (فدائی)

خبرنامه / ۱۲ / ۲۴ / مهر ۱۳۶۴
هواداران سازمان چریکهای فدائی
خلق ایران / سوئد، باسالا

اخبار ایران / ۱۵ / مهر ۱۳۶۴
هواداران سازمان وحدت کمونیستی

بنام مصدق و بنایت استعمار
(داستان برادر قطب زاده و
جناب پروفیسور احمد مهراد)
نوشته: فرزانه بهار مست

کارنامه فرهنگ و هنر ایران
شماره ۵ / خرداد و تیر ۱۳۶۴

بولتن / تابستان ۱۳۶۴
دفتر هماهنگی جامعه های
دفاع از حقوق بشر در ایران

جنگ ایران و عراق و موضع ما
جنبش دموکراتیک انقلابی
زمختگان ایران

ندای وحدت / ۳ / شهریور ۶۴
نشریه تئوریک - سیاسی
ناشرانکار: مجمع تدارکاتی
برای وحدت کمونیستهای ایران



انتشارات شما منتشر کرده است:

مقاله از مارکس و انگلس درباره ایران ۱ پوند
ماهنامه ادبی - سیاسی "منوعه ها" (شماره ۳) هر شماره ۱/۵ پوند
دفترهای شبانه / رضا مرزبان / ۱ پوند
کابوس خونمرسته بیداران / ۱ پوند
دفتری از شعرهای اسماعیل خویی ۲/۵ پوند
درتابهنگام / دفتری از شعرهای اسماعیل خویی ۲/۵ پوند
زیرزمین زمین است / دفتری از شعرهای خویی ۲/۵ پوند
به هوای مهین / نعمت میرزاده (آزرم) ۲ پوند
بادافرا نامکم / نعمت میرزاده (آزرم) ۵۰ پونس
نقد واره ای بر شعر اسماعیل خویی / پرویز اوصیه ۲ پوند
دوره دوساله آهنگر در تبعید (۱ تا ۳۱) ۲۵ پوند
دوره دوساله آهنگر در تبعید (۳۲ تا ۵۱) ۲۰ پوند

انتشارات دیگران، فروش به وسیله آهنگر:

اسلامشناسی / علی میرفطرس / باضافات جدید ۲ پوند
حلاج / علی میرفطرس ۴ پوند
الفبا / غلامحسین ساعدی / جلد های ۱ و ۲ / هر جلد ۴ پوند
حرب توده در بارگاه خلیفه / م. سحر ۲ پوند
غرلوارها / م. سحر ۱/۵ پوند
در بی بهار و بی باران / م. سحر ۲ پوند
رساله فیها اسولین تاسی ۴ پوند
نقد و تحلیل جباریت / ماس اسپر ۲ پوند
خزهرگان برابرا / کینه ها / علی کامرانی ۱ پوند
فکر دموکراسی در جنبش مشروطیت / آدمیت ۳/۵ پوند
من متهم می کنم کمیته مرکزی حزب توده را / دکتر فریدون کشایز ۲/۵ پوند

منتشر شد:

شماره ۱۰ - مرداد ۱۳۶۴
نشانی پستی:
Andisheh-vā-EngheLab
P.O. BOX 6348
ARLINGTON, Va. 22206
U.S.A.

ناشر: خاوران
بها: ۵۰ فرانک / ۵ پوند

اندیشه های
عمرز آقاخان کرمانی

بها: ۴ فرانک - ۴ پوند
ناشر: خاوران - سوئد

نشریه جنبش توده های ارمنه
نشانی:
ARMENIAN
POPULAR MOVEMENT
26 Mel. Vassiliou
NEOS KOSMOS
11744 ATHENS, GREECE

بها: ۳ فرانک - ۳ پوند
ناشر: انتشارات حافظ، نشانی:
D-5300 Bonn 1,
Postfach 17 03 28
W. Germany

نشانی انتشارات نوید:
Postlagerkarte
Nr. 089180 A
66 Saarbrücken,
W. Germany

انتشارات خاوران
نشانی:
KHAVARAN
29 Rue Descartes
75005 PARIS, FRANCE

کانون کتاب ایران، آدرس
BOX 39 107
100 54 STOCKHOLM
SWEDEN

الفبا / غلامحسین ساعدی / جلد ۱/۵ / ۴ پوند
اندیشه های میرزا آقاخان کرمانی / فریدون آدمیت / ۴ پوند
سرودهای ستاینه و اشعار دیگر / بهشت سعیدیوسف / ۵ پوند
کارنامه وزمانه / میرزا رضا کرمانی / همانا / ۳ پوند
سندیکالیزم در ایران / فرهنگ قاسمی / ۳ پوند
ایدئولوژی نهضت مشروطیت ایران / فریدون آدمیت / ۷ پوند
قطعاتها و تصمیمات حزب کارگرسوسیال دموکرات روسیه
تاریخ و آگاهی طبقاتی / کتورگ لوکاج / ۸۰ پونس
دشمنه در دبیر / احمد شاملو / ۱ پوند
دولت و جامعه / سدنی / آنتونیو گرامشی / ۱/۵ پوند
انقلاب ناتمام روسیه / ایزاک دویچر / ۱/۵ پوند
اسناد تاریخی جنبش کارگری / سوسیال دموکراسی / ۲ پوند
کمونستی ایران / جلد ۱ / خسرو شاکری / ۲ پوند
نامه های زندان / روزا لوکزا میورگ / ۷۰ پونس
من، پرتولت برشت / پرتولت برشت / ۲ پوند
اسناد تاریخی جنبش کارگری / سوسیال دموکراسی / ۲ پوند
کمونستی ایران / جلد ۲ / خسرو شاکری / ۲ پوند
مقولاتی از فلسفه به زبان ساده / دکتر رحیم مرادی / ۳ پوند
پرواز را به خاطر بسپار / پرویز کا زینسکی / ۲/۵ پوند
زمینه های گذار به نظام تک حزبی / در شوروی / حمید شوکت / ۲ پوند
مقدمه ای بر جامعه شناسی و فلسفه / فریدون شایان / ۲ پوند
مقدمه ای بر سیر فلسفه در عصر نوزاد / پیروشنگری / و سوکولوف / ۱/۵ پوند
اروپا در مقابل آمریکا / ارنت مند / ۲ پوند
ساختار لیسم و دموکراسی / روزا لوکزا میورگ / ۱ پوند
سوسیالیسم و کلیساها / روزا لوکزا میورگ / ۱ پوند
مناسبات طبقاتی و احزاب با مذهب و کلیسا / مارکس، انگلس، لینین / ۱ پوند
برای دریا فت کتابهای با لا، مبلغ کتاب را به علاوه ۲۰٪ هزینه پست (برای اروپا) و ۵۰٪ هزینه پست هوایی (برای خارج از اروپا) به پوند یا دلار آمریکا و کاناادا ویا سایر ارزهای معتبر اروپا می باشد. به نشانی آهنگر بفرستید تا کتاب مورد نیاز شما ارسال گردد. نشانی آهنگر:
CHANGAR,
C/O BOOK MARKS,
265 SEVEN SISTERS ROAD, LONDON, N4, ENGLAND

انقلاب

انقلاب در ایران و جهان

JANGAL
BOX 8055
750 08 UPPSALLA
SWEDEN

انقلاب

انقلاب در ایران و جهان

انقلاب

انقلاب در ایران و جهان

نشانی برای شما و دریا فت نشریات:
OTIS
BM KAR
LONDON WC1 3XX
ENGLAND

نشانی انگلستان:
POSTFACH 650226
1-BERLIN 65
W. GERMANY

بهای آگهی
آگهی کتاب در این صفحه هر کتاب چهار پوند است

حرف تو حرف حزب الله تهره

مردم - بگایه راه برسوس زیم
 جمهوری اسلامی است
 - البته فقط از چند روز پیش
 چون تا آنوقت تنها راه حفظ رژیم
 جمهوری اسلامی بود.
 تا بدهر روز دوست و دشمن را در قضا
 تعیین کرد.
 - و بعد که تعیین شد، بادش
 خلقی متحد شد و دوستان خلق را لو داد.
 "تا بد را آنچه که ما را از هم
 جدا می کند بر غیر حست."
 - از جمله منافع طبقه کارگر
 "تا بد تا بد بر شده امکان گنگو
 میان نیروهای ملی و مغربی را فراهم
 کرد."
 - و بعد که فراهم شد، به همه
 آنها انگ "عدا انقلاب" و "سوکر
 امپریالیسم" زد.
 در مرحله "کوسنی" ما به
 آنچه بود طرفدار است بر سر حست.
 - مثلثا با ایداز حاست هسای
 حزب توده به جنبش جب حرفی زد.
 "ما همه به ارادی احزاب می گاییم
 - از همان بوع احزاب می گاییم
 سر برار مرده ها و می گذارند."

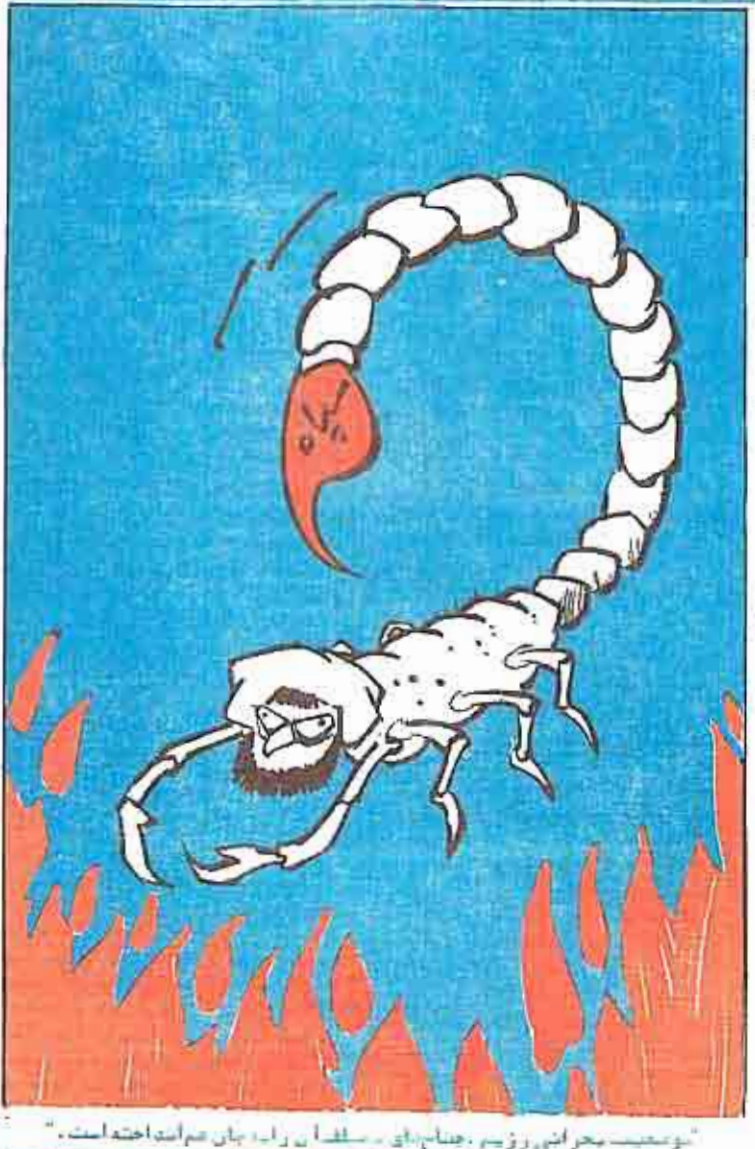
بنده

مترجم

- منظور ما اینست که به نظر من
 چیکا را بدینکس؟
 - به نظر من، با بدکل دکوی
 نما رجمه رو جمع کن، چون دیگه
 از این اومزاده معجزه نمیداد.
 - فونتینا، مگه بخودیه پس
 مخرما که جمهوری اسلامی محل.
 - اولاکه با وضع اقتصادی ای که
 رژیم داره، به تدریج همس حزب
 اللیها همه به علت اینکه پول مفت
 بیون میبره، نما رجمه که هیچ
 کل نما روز روز روول میکن، در
 تانی، مگه جمهوری اسلامی حمویه
 که آگه آب نبود تعطیل بند؟
 - پس چیه؟
 - سوپر مارکت، همه جور جنی
 داره که بکش نما رجمه، یکی
 دیگه ش چنگه، هزار جور جنی دیگه
 هم داره.
 - پس چیکار باید کرد که تعطیل
 بند؟
 - باید تعطیلش کرد، همین و
 بس.
 - لال شمیری طلوات فرست.
 ...

کنفرانس جهانی رو چیست؟

کنج ما موسس را تکلیفانی
 با نظریه نه کجوه روی آری
 بدکل زنت پیوزهای هنی
 هم دل انگیزو هم دل آری
 ستای روزن تما گایا را
 با عزای مجسی انگار
 ندهای از حجاب خود دلگرم
 به حقوق رسیده ای کامل
 خوب اجرا مطابق اسلام
 حق تو یا به هاش محکم شد؛
 مادر بجه و کنیز او
 که سوابد هتا گیسو آورد
 چونکه بی خرج و چشودل سیری
 با شعار فصیح هم گفتی
 نصف برده، و نصف نه میست
 ندو این هم نورانه و حد آورد
 در فشار غریب و احوال
 می نوی، با عیار کی، اعدام
 کرد زن زابه آن جهان راهی
 تا شود موجب بشیمانبش
 می کنی زندگنی برای مرد
 فصیح تاشند خدا خدا کردی
 خانه بند و حرم تنین باشی
 آرزوهای تو نطق ساخت
 راستی نسوس و کله تق هستی
 جیرو بخت جیایی رو چیست؟
 تا مفا عذگنی حقونت را؟
 نه هورنا به هفت حوا هدر رفت
 باریک من" برای تو سگین
 دست از بافتاریات سردار
 عزت و حرمت و حمیت را
 با بیچاره می شود یاره
 بیزارین واقعی انسانی ت
 نیم من را کنیز و راضی باش
 این ظا کارهای کج اندیش
 که خودت موجب مکافات است
 فا جنب من مجامع الکفار
 حقه الحق خراسانی



- مرشد.
 - سال بچه مرشد.
 - دعوتی که "ما ده ماد" از
 با زرگا تودیدی؟
 - آره، خودتس وارن حیرت
 گرفتیم.
 - یعنی چه؟ اینکه همه آدم به بی
 انقلابی بودن آره آدمی که خودت
 مدده گفته خدا انقلابی دعوت کنه
 که با کلیه همرا هاش تو اروپا
 سمون و میمون خوان بیخسای
 سجا هدین با تن، کجاش با دگر فتن
 داره؟
 - بچه مرشد، بیادت ما شه که تو
 هسور سچای وسرا رگا بر برگون در
 سمیاری، این دعوت و پذیرائی س
 توقع حتما حکمتی داره که س رو تو
 عدمال دیگه ممکنه بتیمیم.
 - خالیه، درست مته تفسیه
 از دوا حتی بارن آفا سیدی، اما لوجی
 از تن با دگر فتنی؟
 - بلشک، مثل تمسید ارم ار
 خمیس و تموم همرا هاش دعوت کنیم
 که بیان لندن تا هر وقت که دلشون
 میخواد میمون آهنگر ما شن، به
 دعوت تا به هم واسی میخوام به
 جمارون بفرستیم که "ما می دونیم
 که تویه انقلاب خیانت کردی، ما
 می دونیم که توهیها هزار تنس ار
 بهترین فرزندان ما رزمیکنس
 کشتی، ما می دونیم که تویا تموم
 امپریالیستیا را نطه داری واونا
 گوش می کنن سکتیت دارم، هیچ هم
 ارت توقع داریم که استعمار
 کنی و سبای ما رزشی، فقط خوش
 کردیم که ارت با تموم عکاساتون
 تونلندن پذیرائی کنیم."
 - خب ما رنکلارند، ایم لاند
 نوع تازه، ما ورس، پس چرا
 عطش؟ دعوتی ما رو مفرست.
 - فقط به اشکال جزئی تو کارم
 هس که مستظر ما اون حل بند.
 - چه مشکلی؟
 - بدرستی بی بی سوز، سگلم
 فقط بی پولسه.
 - خب، اس که کاری نداره، به
 چرا در سوزد سوس که پولیشی
 کله بی دوستی خرج ما روگان و
 همرا هاشی کنی، به چند ملیون
 پوند شو موکتا بیچ کجک مسائل
 سدن، اونا که از کجک که "فند
 انقلاب" رو کردوشی ندازن.
 - بچه مرشد، طلوا سو بلستند
 بفرست و با طو جمع کن که کم کم
 داری حرفیهای سودا رمیزی.
 ...

"سوسید مخرائی رژیم، جناحی ای - سلطان را به جان هم انداخته است."

عوامل اختلاف
 احیای این امسی و نخستار
 و سیم بیلیون به مدت اختلاف افتاد،
 و کار به بخش و بخش کاری و آثار و
 آجان کشی افتاده است.
 گفته می شود که علما اختلاف
 چاب بطلسی به در خیا ره ۹ می
 روزنامه "تجات ایران" امینی
 که از جانب بخیا روسم بیلیون و
 حتی خود امینی، حکومت با کلیت
 سلطنت ظلمان نشانی شده است.
 در مطلب موردا اختلاف، سیدون
 ذکرنا با رهج فر دو گروهی، آمده
 است:
 "کسانی هستند که پیش از کم
 قدرت تقریبا حتی جرد دفاع از
 آزادی و حقوق عمومی بودند مگر کسی سر
 ربابی نمی آورد و سوس ایران ارادی
 و حتی ریشپروستی نیست که با فعال
 نگنند."
 اعتراض کنندگان معتقدند که
 سنا می های ذکر شده در مقاله دقیقا
 مشحانات آنان است.

AHANGAR
 ماهنامه طنز آمیز، چاپ لندن
 سردبیر: مشو جیر مجوسی
 کاربگات و پوست: الف. سام
 مدیر داخلی: امین خندان
 PERSIAN HUMOROUS MONTHLY
 PUBLISHED BY:
 SHOMA PUBLICATIONS
 EDITOR: M. MAHJOobi
 CARTOONIST: A. SAM
 ADMINISTRATOR: A. AMIN
 PUBLISHED IN LONDON

اشتراک سالانه
 برسیا ما: ۷ پوند
 اروپا: ۹ پوند
 امریکا و کانادا: ۱۸ دلار
 دیگر جاها: ۱۲ پوند
 برای اشتراک آهنگ در آمریکا
 و کانادا، با ساسی:
 AHANGAR
 2265 WESTWOOD Blvd.
 256, La. 90064, U.S.A
 برای اشتراک در دیگر جاها
 ما ساسی بگرتند در پایش همین
 سنون سلس بگرتند.
 آهنگر سسپا برای منافع خاصی
 ارسال حوا هتند که، همرا هبا
 نقاشی خود، وجه اشتراک سالانه
 را، به صورت وحدت ساجک با
 ناسی آوردنیا حواله بسس، به
 بیون انگلیس و با وجه را سچ
 کشورها از اروپا، با دلار آمریکا
 و گانا دارم با دل صلح دگر شده
 به بیون انگلیس سسند کرده
 ساس.
 ساسی بسس ما برای مکاتبه
 اشتراک و امیم برا زهمه!
 کمک مالی، چنین است:
 AHANGAR,
 C/O BOOKMARKS,
 265 SEVEN SISTERS ROAD,
 LONDON N4, ENGLAND, U.K.



"تار خابیتی مردم از رژیم جمهوری اسلامی، سلطنت ظلمان را امیدوار کرده است."

- اسدایلق س مظلا، تند تیرو، آسده چرا؟